



شماره چهاردهم - آذر ۱۳۸۵

# نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: الهام شریفی، بارید کیوان، ساحل نیکنام، پیام دامون

[www.bazr1384.com](http://www.bazr1384.com)

Email: [bazr1384@gmail.com](mailto:bazr1384@gmail.com)



بار دگر، شانزدهم آذر... بارید کیوان صفحه ۲

■ ۱۶ آذر یک یادبود تاریخی یا موضوعی برای مبارزه؟

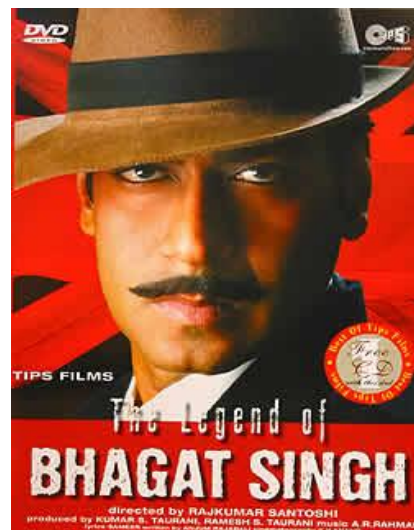
صفحه ۷

■ معرفی فیلم: رنگ زعفران بیداری یک نسل

صفحه ۹



- خبر کوتاه نیست! صفحه ۳
- مصاحبه نشریه بذر با یکی از فعالین جنبش دانشجویی صفحه ۴
- یک روز با کشاورزان شالیکار صفحه ۱۱
- بابک احمدی چه می گوید از جنبش دانشجویی چه می خواهد؟ (۸) صفحه ۱۳



## بار دگر، شانزدهم آذر...

باربد کیوان



ماست. اما رویایی ممکن و دست یافتنی که به نیروی آگاهی و اراده توده های مردم صورت واقعیت می یابد.

شانزدهم آذر یک فرصت مبارزاتی است و یک مناسبت مبارزاتی. از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ چند نسل گذشته است. نه نظام سیاسی موجود آن نظام است و نه نیروهای سیاسی حاضر در صحنه آن نیروها. ولی ندای آن مبارزه همچنان طنین انداز است. در آن روز، دانشجویان مبارز با ایده ها و گرایشات سیاسی متفاوت در برابر رژیم کودتایی شاه و اربابان آمریکایی اش تظاهرات کردند. این تظاهرات که در اعتراض به سفر ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران بر پا شد، خصلت **ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی** جنبش دانشجویی را به نمایش می گذاشت. این خصلت جنبش امروز نیز هست. این رسالت ما دانشجویان مبارز و آزادیخواه، و مشخصا دانشجویان چپ است که آگاهی، عمق و گستردگی بیشتری به مبارزات امروز ببخشیم. رشته های پیوند میان جنبش دانشجویی را با جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش معلمان، و جنبش عمومی توده های مردم ببافیم و محکم کنیم. شعارها و منافع اساسی این جنبشها را در مبارزات خود منعکس کنیم. در مبارزات قشرها و طبقات تحت ستم شرکت کنیم و آنان را به همبستگی با مبارزات خود فرا بخوانیم. با تفکرات و عملکردهای مردسالارانه و تبعیضات جنسیتی در صفوف خود مبارزه کنیم. با علم و خردورزی به مصاف خرافه و جهل برویم. از چالش های فکری نهراسیم و فضای آزاد و سرزنده ای برای تبادل و تقابل ایده ها و گرایشات چپ و دمکراتیک در جنبش دانشجویی ایجاد کنیم.

شانزدهم آذر مناسبت و فرصت خوبی است برای تلاش کردن و پیش رفتن در همه این عرصه ها. ■

روز دانشجو، روز جنبش و همبستگی، روز اعتراض و مقاومت، روز فریاد رسای آرمان و اندیشه، در راه است. در این روز، آزادی تریبون و تجمع و تظاهرات را از هیچ مقام و مرجع و نهادی تقاضا نمی کنیم. این حق بی چون و چرای ماست، به اجرایش می گذاریم. هر سال حاکمان به ترفند و نیرنگی می کوشند صدای شانزده آذر را در گلو خفه کنند. هر سال به شکلی حکومت نظامیشان را به صحن دانشگاه می کشانند. هر سال بهانه ای برای تعطیل دانشگاه می آورند تا به خیال خود جنبش را تعطیل کنند. امسال در برابر هر بهانه و ترفند و نیرنگی می ایستیم. می خواهند نیروهای سرکوب را تحت عنوان برگزاری نمایشگاه در دانشگاه ها مستقر کنند، قاطعانه به این کار اعتراض می کنیم. به عقب نشینی مجبورشان می کنیم. می خواهند شمشیر تعلیق و اخراج و دستگیری را بالای سر دانشجویان آزادیخواه آویزان نگاه دارند، همین تهدیدها و اقدامات را به موضوع مبارزه تبدیل می کنیم و علیه اش می رزمیم. می خواهند مثل همیشه تبلیغات رسانه ای راه بیندازند که "آمریکا در دانشگاه توطئه می کند"، دروغ هایشان را افشا می کنیم و به همه نشان می دهیم که چه کسانی ۲۷ سال است منافع سیاسی و اقتصادی سرمایه داری جهانی را چاکرانه به پیش می برند و دم از "مبارزه با استکبار می زنند". نشان می دهیم که چه کسانی کارگزار سیاستهای خانمان برانداز و ضد کارگری و ضد مردمی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی هستند. نشان می دهیم که چه کسانی برای چوب حراج زدن بر باقیمانده منابع و ثروتهای کشور و به روز سیاه نشانیدن زحمتکشان، پشت درهای بسته سازمان تجارت جهانی عجز و لابه می کنند. نشان می دهیم که همه دعوای به اصطلاح ضد آمریکایی امروزشان برای اینست که قدرتهای امپریالیستی تاریخ مصرفشان را تمدید کنند. نشان می دهیم که "**حق مسلم**" مورد نظر اینها، ژاندارمی امپریالیسم در منطقه است. همان حقی که رژیم سلطنتی گذشته هم متعلق به خود می دانست.

جنبش دانشجویی، شانزده آذر امسال را به صدای **راه سوم، سیاست سوم، قطب سوم** تبدیل می کند. دیکتاتورها و تاریک اندیشان حاکم از یک طرف، و آمریکا و متحدانش از طرف دیگر، صحنه سیاسی را طوری چیده اند که گویی مردم یا باید به سلطه حاکمان تن دهند و یا خواهان مداخله و تجاوزگری امپریالیسم باشند. جنبش دانشجویی در شانزدهم آذر پیام روشن سیاسی خود را به گوش جامعه می رساند که نه این و نه آن! نه بد و نه بدتر! ما نه به حاکمیت بهره کشی، استبداد، خرافه، ستم طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی گردن می گذاریم، نه فریب وعده دمکراسی کسانی را می خوریم که جهنم عراق و افغانستان را بر پا کرده اند. می توان و باید برای هموار کردن راهی دیگر، برای ساختن قطبی دیگر، برای رسیدن به یک آینده نوین و متفاوت، یک دنیای نوین و متفاوت، مبارزه کرد و پیروز شد. دست یافتن به اقتصاد، سیاست و فرهنگی نوین و متفاوت که راه نابودی هر شکل از استثمار و ستم را بگشاید، رویای



آمریکا اعصاب دانشجویی را می لرزاند، چاقوی بسیج دانشجویی دیگری را در این سوی دنیا سلاخی می کرد. این دو تصویر همزمان، تنها افشاگر تبلیغات عوامفریبانه حکومت نیست. مهمتر از این، اشاره و استعاره ای است از این که ستمگران کیانند! کسانی که صبح تا شب علیه هم هیاهو می کنند، در برابر توده های مردم عملکردی یکسان دارند. مهم نیست که این یکی آن دیگری را به سلطه جویی و انحصارگری متهم می کند و از او "حق مسلمش" را می طلبد، و آن یکی پرچم "دمکراسی" به دست گرفته و این دیگری را به عنوان مستبد و حامی تروریسم محکوم می کند. مهم این است که این دو قطب در اردوی استثمار و ستم و سرکوب جای دارند و توده های مردم در اردویی دیگر. آنچه مردم به آن نیاز دارند، قطبی دیگر مستقل از استثمارگران و ستمکاران امپریالیست و حاکمان آزادی کش است.

در کشوری که مزد گورکن از جان آدمی بیشتر است، سینه توحید غفار زاده ها را به سادگی می توان درید. اما هیئات که این جنایات مسکوت بماند و با اعتراض گسترده روبرو نشود. سکوت کردن، اعتراض نکردن، معنایی جز چراغ سبز دادن به قاتلان کهنه پرست و چاقو به دست ندارد. دانشجویان ترقیخواه، آزاد اندیش، آگاه و مبارز قتل توحید غفار زاده را به شدت محکوم می کنند و دستگیری و مجازات عامل و آمران این جنایت را خواستارند. صحن دانشگاه ها باید از نیروهای سرکوبگر نظامی - امنیتی و شبه نظامی پاک شود. باید آزادی ابراز اندیشه برای صاحبان هر ایدئولوژی و گرایش سیاسی و اجتماعی، آزادی تجمع و تشکیل نهادهای مستقل، آزادی اعتراض و اعتصاب برای دانشجویان و دانشگاهیان تامین شود. باید به جداسازی جنسیتی و مقررات و رفتار قرون وسطایی و تبعیض گرایانه خاتمه داده شود. دانشگاه می تواند و باید به یک سنگر مقاومت، به یک پایگاه قطب سوم تبدیل شود و پرچم مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیستی را در برابر دو قطب دیگر بر پا دارد. ■



## خبر کوتاه نیست !

ساحل نیکنام

خبر کوتاه است: دانشجویی به نام **توحید غفار زاده** ساعت ۸ شب شنبه ۲۷ آبان ۱۳۸۵ در مقابل دانشگاه سبزوار به ضرب چاقوی یک بسیجی کشته شد. قاتل گفته است که از کار خود پشیمان نیست و به وظیفه دینی خود در نهي از منکر عمل کرده است. جرم توحید غفار زاده گفت و گو با دختری جوان بود. مسئولان دانشگاه سبزوار طی اطلاعیه ای این واقعه را ناشی از یک دعوی شخصی و نتیجه یک سوء تفاهم دانسته، تاکید کرده اند که این هیچ ربطی به نیروی بسیج دانشجویی ندارد. خبر کوتاه نیست: این جنایت به دست یکی از افراد متشکل در بازوی سرکوب حکومتی در دانشگاه انجام شده و یک جنایت دولتی است. هیچ سوء تفاهمی هم در کار نیست. قاتل بر اساس ایدئولوژی و دستور کاری عمل کرده که به او اجازه می دهد در عادی ترین، شخصی ترین و انسانی ترین روابط مردم و زندگی روزمره آنان دخالت کند. به او اجازه می دهد هر آنچه را که بر مبنای تفکر قرون وسطایی و پوسیده اش، "منکرات" تلقی کرد با خشونت و قتل پاسخ دهد. قاتل بر اساس تحریکات مستقیم و غیر مستقیم مقامات و مراجع حکومت دینی عمل کرده است. قاتل بدون شک تحت تاثیر سخنرانی رئیس جمهور اسلامی در برابر دانشجویان بسیجی است که آنان را به اسلامی کردن دانشگاه و پاک کردن آن از "لیبرالیسم و سکولاریسم و ایده های غیر اسلامی" فراخوانده بود. قتل توحید غفار زاده، نتیجه و نشانه آن است که حاکمان می خواهند یک موج جدید سرکوب را در دانشگاه ها به راه اندازند. آنان به خیال خام خود می خواهند سکوت قبرستان را بر محیط پر جوش و خروش دانشگاه حاکم کنند.

قتل توحید غفار زاده درست همزمان با تبلیغ گسترده رسانه های حکومت در مورد ضرب و شتم یک دانشجوی ایرانی مقیم آمریکا توسط نیروهای سرکوبگر پلیس آن کشور انجام گرفت! درست همان موقع که باتوم های الکتریکی پلیس امپریالیسم



سنندج هم اشاره کرد که از همین خصلت تشکل یابی برخوردار است. خود من به عنوان یک فعال چپ و دوستانم تلاشمان این بود که با کارگران و خانواده هاشان ارتباط مستقیم داشته باشیم و اخبار مبارزات شان را در حیطه دانشگاه و جامعه منعکس کنیم.

□ به چه شکل این کار را می کردید؟

■ با شرکت مستقیم در روزهای اعتصاب و پخش تراکت در حمایت از اعتصاب، تماس با خانواده ها و بحث و گفتگو برای پیشبرد بهتر مبارزه و یا بطور مشخص شرکت وسیع فعالان جنبش دانشجویی در مراسم اول ماه مه در تهران و سایر نقاط و... همینطور انعکاس این مبارزات در برخی نشریات دانشجویی چپ نمونه ای از این حمایت است.

□ همانطور که میدانی در جنبش کارگری هم گرایشهای مختلفی موجود است. چقدر مبارزات نظری در این مورد انجام می گیرد و آیا وجود این گرایشهای مختلف مانعی در پیشبرد مبارزه به وجود می آورد؟

■ وجود گرایشهای مختلف امری طبیعی است. آن چیزی که حداقل من و برخی از دوستانم به پیش می بردیم، این بود که سعی می کردیم با بحث و گفتگو با کارگران و خانواده هاشان و دادن آگاهی در باره اوضاع سیاسی جامعه، این مبارزات صرفا محدود به خواسته های صنفی نشود. همانطور که می دانید همسران و فرزندان کارگران شرکت واحد نقش مهمی در این مبارزه داشتند و این زمینه خوبی بود که ما بتوانیم با این زنان ارتباط بگیریم و البته آنها هم خیلی چیزها به ما یاد دادند؛ شجاعت، بی باکی و مقابله با ماموران رژیم. هنگامی که این زنان دستگیر شدند، برای خود من درسهای زیادی داشت. شرکت زنان کارگر بعد از آن فقط محدود به این مبارزه نشد خیلی از زنان بعدها در حرکتهای اجتماعی دیگر به خصوص در عرصه زنان حضور فعالی داشتند.

□ آیا در بین شما در مورد چگونگی مبارزات کارگران و خطوط شان، بحث می شد؟

■ در ابتدای حرکت کارگران شرکت واحد، بحث زیادی بر سر دیدگاه ها صورت نمی گرفت و فقط سعی می کردیم که حمایت کنیم، اما با پیشرفتی که در مبارزات صورت گرفت این مساله نه فقط در میان ما بلکه در میان کارگران نیز صورت گرفت، به عنوان مثال می توان به حمایت کارگران از " کارزار مبارزه برای لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی علیه زنان " نام برد. این امر نشان دهنده این بود که جنبش کارگری فقط نمی خواهد محدود به خود شود. در حال حاضر ما شاهد جرقه های مثبتی در حیطه نظری و سیاسی این جنبش هستیم. ولی در ابتدای مبارزات، کارگران اینجور وانمود می کردند که ما فقط سندیکا می خواهیم و با نظام مشکلی نداریم که از نظر من یک ضعف بزرگ این حرکت بوده است. اما در حال حاضر متوجه شده اند که این گونه تاکتیک ها نه تنها تاثیری در مبارزه ندارد بلکه سبب سر در گمی و توهم در میان کارگران می شود.

□ به عنوان یک زن فعال چپ دوست داریم برابمان از موقعیت جنبش زنان بگوییم!

■ همانطور که می دانیم بعد از انقلاب ۵۷ یک رژیم زن ستیز و مرد سالار سر کار آمد که با محدود کردن زنان در همه

## مصاحبه نشریه بذر با یکی از فعالین جنبش دانشجویی

□ لطفا خودت را به خوانندگان نشریه بذر معرفی کن.

■ من زمان طولانی نیست که در عرصه جنبش دانشجویی و دیگر عرصه ها همچون جنبش زنان و کارگری فعال هستم اما در همین مدت کوتاه تلاش کردم که دیر وارد شدنم به جنبش را تا حدی جبران کنم. البته هنوز راه درازی را باید طی کنم تا بتوانم بگویم، یک فعال آگاه جنبش چپ هستم. طی چند سال اخیر توانستم کم و بیش بر برخی موانع غلبه کنم. یک دلیل این مساله برمی گشت به اینکه که از یک سو سابقه سیاسی در درون خانواده وجود داشت و این زمینه کمک کرد تا این پروسه سریعتر انجام گیرد، از سوی دیگر توجه به مسائل نظری و شناختن خطوط نیز در این امر تاثیر زیادی داشت. محدودیتها و معذوریتهایی هم که این رژیم زن ستیز برای خودم و هموعانم بوجود آورده نیز دلیل مهمی بود که برای رهایی از این وضعیت به یک بینش رهاییبخش دست یابم و این مساله آغاز حرکت سیاسی من شد.

□ نقش جنبشهای توده ای مختلف در جامعه بطور کلی و جنبش دانشجویی بطور مشخص چگونه است؟

■ قبل از هر چیز باید بگویم که با شکست پروژه دوم خرداد و اصلاح طلبان دولتی یک حرکت نسبتا متفاوت از این جریانها در جامعه در دو سه سال اخیر شکل گرفت. مشخصه این دوران حرکتهای عادلانه و برحق جنبش کارگری بود که نمود خاصی در معرفی چپ در جامعه داشت. ما بعد از چند دهه بی حقوقی کارگران در این رژیم با یک دور از مبارزات کارگری در سطوح مختلف کشور روبرو بودیم، از کشتار کارگران خاتون آباد در دوره خاتمی گرفته تا دستگیری و اخراج کارگران کردستان و دیگر واحدهای تولید کشور. یکی از آخرین نمونه های آن اعتصاب کارگران شرکت واحد برای تشکیل سندیکاست. در مقابله با دور تازه سرکوبی که از اردیبهشت ماه سال گذشته و آخرین روزهای حکومت خاتمی آغاز شد با روی کار آمدن احمدی نژاد به اوج خودش رسید، نیروهای سیاسی جامعه عکس العمل های متفاوتی از خود نشان دادند خیلی از اصلاح طلبان و نیروهای ملی - مذهبی مثل همیشه یا این سرکوبها را تایید کردند و یا سیاست سکوت پیشه کردند. در مقابل نیروهای جنبش دانشجویی و زنان و اپوزیسیون چپ به حمایت از این مبارزات برخاستند و با شرکت در آنها، دادن بیانیه های گوناگون و رساندن صدای کارگران اعتصابی به گوش سایر اقشار جامعه نقش مهمی را ایفاء کردند. این حرکت علیرغم موج دستگیری، تهدید و اخراج که رژیم علیه کارگران اعتصابی و خانواده هایشان به راه انداخت، هنوز ادامه دارد. خوشبختانه با مبارزات کارگران و فعالیتهایی که در کل جامعه و خارج از کشور در دفاع از آنان به راه افتاد، بسیاری از کارگران و رهبرانشان از زندان آزاد شدند اما کماکان مبارزه برای تشکیل سندیکای مستقل و بازگشت کارگران به کار موضوع مبارزه است. همین روند را می شود در کل واحدهای تولیدی کشور مشاهده کرد، اما تشکل یابی کارگران شرکت واحد ویژگی خاصی به مبارزه شان داد. شاید بتوان به حرکت کارگران کردستان در سقز و کارگران پردیس

ها را به هم متصل کند روبرو نیستیم. در اینجا باید به حرکت ۵ روزه ای که در ۸ مارس ۱۳۸۴ تحت نام "کارزار مبارزه برای لغو قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی علیه زنان" در خارج کشور انجام گرفت اشاره کنم که دستمایه خوبی در متحد کردن جنبش زنان و تأثیرات مثبتی بر روی بخشی از فعالین چپ در داخل داشت. حرکتی هم اخیرا توسط برخی از اصلاح طلبان غیر حکومتی در داخل تحت نام "کمپین جمع آوری یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز" براه افتاد. اما از آنجا که هدفشان از این کار متحد کردن دوی خردادی های حکومتی از بالا بود فعلا با بی اعتنایی نیروهای مترقی و چپ جامعه روبرو شد. به هر حال رژیم بیش از این توانایی سرکوب مبارزاتی که در جامعه و جنبش زنان آغاز شده، ندارد؛ فقط نیروهای چپ و مترقی باید با بردن آگاهی و شرکت فعال خودشان جهت درستی به این مبارزات بدهند تا باز هم این حرکت به دست نیروهای دیگر دزدیده نشود.

□ در بین فعالین چپ، برخورد مردان به مساله زنان و بطور مشخص با رفقای زن چگونه است؟

■ ببینید این مشکل تازه ای نیست. من ادبیات سیاسی نیروهای چپ را که می خواندم هنوز خیلی هاشان مساله ستم جنسیتی را به رسمیت نمی شناسند و نباید ما هم انتظار داشته باشیم که این مساله معجزه وار حل شود. اما با مبارزاتی که زنان در عرصه های مختلف پیش می برند شاهد آن هستیم که برخورد رفقای مرد هم به مسائل زنان متفاوت تر میگردد و در جهت مثبت حرکت می کند. این هم برای خود ما یک عرصه مبارزه است که درعین سخت بودنش، رهائی بخش است.

فعالین ما را هم نمی شود خارج از این درک کلی در جنبش بررسی کرد. رفقای مرد هم باید بتوانند درک خودشان را در این عرصه نیز بالا ببرند. مسلما نقشی که خود ما زنان در جامعه و خانواده و حتی در بین افراد پیشرو به عهده می گیریم، بسیار مهم است. یادمان نرود که کسی حاضر نیست حقمان را به ما بدهد و مسلما ما با تغییر خودمان، جامعه و محیطمان را نیز متحول خواهیم کرد.

□ از وضعیت جنبش کردستان چه اطلاعاتی داری؟

■ منطقه کردستان که به منطقه چپ خیز معروف است، نه فقط برای جنبش دانشجویی بلکه در سطح مردم ایران اینطور شناخته شده است. این منطقه جایگاه مهمی در مبارزات مردم ایران دارد. تابستان سال گذشته بعداز شورش که در کردستان به بهانه قتل جوان شجاع مهابادی به نام شوانه قادری به دست نیروهای مزدور رژیم صورت گرفت ما شاهد یک حرکت سراسری در منطقه کردستان بودیم. در همان زمان که تب و تاب مبارزه در کردستان گرم بود من به سنج رفتن علیرغم حکومت نظامی که در شهر برقرار بود ولی روحیات مردم به خصوص جوانها بالا بود و با حرارت جزئیات درگیرها را برایم نقل می کردند. من فکر می کنم که جنبش های مختلف اجتماعی در ایران در همه سطوحش چه کارگری چه زنان و دانشجویان باید در حمایت از مبارزات ملیتهای مختلف به خصوص جنبش انقلابی کردستان به پا خیزند. عدم برخورد و افشاگری از ستم گری ملی وعدم حمایت از مبارزات مردم، مسلما باعث تقویت شوونیسمی می شود که، از طرف دولت سرکوبگر اعمال می شود. در جنبش کردستان هم شاهد خطوط گوناگون برای رفع ستم ملی هستیم. اما آنچه که وظیفه ما را به عنوان نیروی چپ و انقلابی سنگین تر می کند نه تنها دفاع

زمنه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و وارد کردن قوانین شرعی در عرصه های مختلف زندگی، به سرکوب، شدت بخشید. طبیعتا هر جا ستم باشد مقاومت هم شکل می گیرد. تحت این نظام زنان از پایه ای ترین حقوقشان محروم شدند و مذهب زنجیری شد برای به بند کشیدن کل جامعه و خصوصا زنان. این مساله یک امتیاز برای کلیه مردان جامعه، حتی ستمدیدگان شد که در سرکوب زنان با رژیم همگام شوند یا در مقابل آن سکوت کنند. آنها می خواستند که توانایی زنان را به کار در عرصه خانه و خانواده محدود کنند و زنان، مادرانی فداکار و همسرانی وفادار باشند. اما به دلایل گوناگون و بحران های اقتصادی که در جامعه به وجود آمد این چنین پیش نرفت.

از زمان برسرکار آمدن این رژیم یک جدل همه جانبه بین رژیم و کلیه زنان جامعه بطور روزمره ادامه دارد. البته باید تاکید کنم که مساله ستم بر زنان محدود به جامعه ما نمی شود بلکه یک امر جهانی است. زنان به طور مشخص در چند سال اخیر، با خواسته های متفاوتی در مبارزات گوناگون شرکت کردند. می توان به مواردی همچون مبارزه برای حق طلاق، حق حضانت فرزند، حق آزادی پوشش... تا فعالیت در تشکل های مستقل زنان اشاره کرد. اما مجموعه این فعالیتها هنوز نتوانسته پتانسیلهای موجود در زنان را آزاد کند.

□ موانع موجود در جنبش زنان چیست؟

■ همانطور که گفتیم، مانع اصلی خود این رژیم و اش است. از طرف دیگر باید تاکید کنم که ما با یک رژیم مذهبی روبرو هستیم که این امر مشکلات را صد چندان کرده است و ما برای پیشبرد خواسته همامان با مشکلات زیادی مواجه هستیم. در خانه پاسبانی به نام پدر، برادر و یا شوهر داریم. خود من علیرغم اینکه در خانواده ای هستم که چندان برایم محدودیت ایجاد نمی کنند، اما در این حیطه با مشکلات قابل توجه ای روبرو هستم و در خارج از آن با حاکمیتی که یک سرکوب سیستماتیک را بر ما اعمال می کند. خوب این یک بخش مساله است. مساله دیگر این است که ما در جنبش زنان با گرایشات نظری گوناگون و منافع طبقاتی مختلفی روبرو هستیم. واقعیت امر این است که امروز در داخل کشور بلندگوی جنبش زنان دست کسانی است که می خواهند با برخی تعدیل ها در قوانین موقعیت زنان را بهتر کنند! البته من مخالف مبارزات اینان نیستم اما این خواسته های محدود نمی تواند انرژی زنان جامعه را آزاد کند. به عنوان مثال حرکت ۲۲ خرداد سال گذشته که در جلو دانشگاه تهران برگزار شد؛ بدون در نظر گرفتن این موضوع که تظاهرات درست ۳ روزمانده به انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و دست رژیم در سرکوب محدود بود، بخش اول این حرکت از سوی کسانی بود که دل به اصلاحات از بالا بسته بودند و پس از خواندن قطعنامه هاشان اعلان کردند که از این لحظه به بعد حرکت ما پایان یافته و ما دیگر مسئولیتی در ادامه تظاهرات نداریم، "متفرق شوید" ولی آن چیزی که ما شاهد بودیم به گونه دیگری رقم خورد قریب ۹۰٪ شرکت کنندگان با شعارهای رادیکال تر به تظاهرات ادامه دادند و مورد هجوم نیروهای نظامی و لباس شخصی ها قرار گرفتند که نشان می دهد بسیاری از شرکت کنندگان خواسته هایی فراتر از آن چیزی که در فراخوان آمده بود، داشتند. ذکر این مثال به معنی نفی مبارزات این زنان حتی با خواسته های محدود نیست بلکه نشان دهنده پتانسیل های نهفته در بسیاری از زنان است. مسلما محافل و تشکل های پراکنده بسیاری در ایران وجود دارند اما ما هنوز با تشکلی که این بخش



خواهد شد، ما باید بتوانیم در حین پیشبرد مبارزات نظری، بر سر حداقل ها با هم متحد شویم. البته با توجه به جوان بودن جنبش حل این مساله ساده نیست. با توجه به تعداد فعالین و سرعت حوادث باید برای حل این تضاد آگاهانه برخورد کرد. چون اگر نتوانیم خودمان را به عنوان یک آلترناتیو در جامعه مطرح کنیم باز انرژی توده ها هدر خواهد رفت و به سیاهی لشکر نیروهای دیگر بدل خواهند شد.

□ مباحث نظری درون جنبش دانشجویی چیست؟

■ یک سری مباحث پایه ای مانند؛ سوسیالیسم چیست؟، برخورد به مقوله پست مدرنیسم، تاریخچه انقلاباتی که در قرن گذشته تحت رهبری کمونیستها بوده است و بررسی نقاط قوت و ضعف آن، بحث برسر لزوم و یا عدم لزوم یک حزب سیاسی، برخورد به مساله زنان، جنبش کارگری، دیدگاهها بر سر حل مساله ملی و... اینها مسائل مطرح در درون جنبش دانشجویی هستند. البته من فکر نمی کنم که این بحث ها فقط محدود به ما شود، بلکه این مسائل در سطح جنبش جهانی چپ مطرح است که، ما هم بخشی از آن هستیم.

□ به عنوان آخرین سوال، با توجه به حاد شدن تضاد رژیم با آمریکا وظیفه مجموعه جنبش های اجتماعی و خصوصا دانشجویی را چه می بینی؟

■ قبل از چیز باید ماهیت تضاد بین آمریکا و رژیم را برای خودمان و مردم روشن کنیم، این تضادها هیچ ربطی به منافع توده های مردم ایران ندارد، ما ۲۷ سال است که یک رژیم سرکوبگر را تحمل می کنیم که ارمغان همین نیروهاست. ما نیاز به راه دیگری داریم که منافع اکثریت مردم را تامین نماید، راهی که به مناسبات مردسالارانه بر علیه زنان پایان ببخشد، راهی که ستمگری ملی را از بین ببرد و منافع کارگران و زحمتکشان جامعه را تامین کند. این مساله نباید تنها در حیطه حرف و نظر باقی بماند بلکه باید با مبارزات گوناگون این ایده ها را به میان مردم برد. فعالین جنبش دانشجویی باید در تشریحات خود به طرق گوناگون وجوه مختلف این تضاد ها را روشن کرده و در تجمعات و محافل و هسته های منسجم خود راهکارها بی ارائه، و کاربرد راه سوم و یا استراتژی سوم را به بحث بگذارند و مبارزات خوبی را سازمان دهند. امیدواریم در ۱۶ آذر امسال، جنبش دانشجویی یکی از رادیکال ترین حرکات خود را سازمان داده و نیروهای زیادی را در برنامه ها و اهداف خود همراه نماید.

□ آیا نکته و یا پیام خاصی داری که در سوالات ما به آن اشاره نشده باشد؟

■ فقط می خواهم به یک نکته اشاره کنم که، هرانسان آگاه و چپی باید سعی کند که به همه چیز دیالکتیکی برخورد نموده و خودش را در مورد مسائل مهم به اطلاعات روز مجهز نماید. چون بدون برخورد به مسائل مهم نظری نمی توانیم پراتیک مناسبی داشته باشیم. با تشکر از شما که شرایطی را فراهم کردید که نظراتم را بیان کنم. به امید کارهای بزرگ و پیروزی!

از مبارزات مردم، بلکه همچنین افشای جریاناتی است که دل به طرحهای امپریالیسم آمریکا خوش کرده اند و نمونه کردستان عراق را آلترناتیو می دانند.

□ منظورت از "نمونه کردستان عراق" چیست؟

■ قبل و بعد از سقوط رژیم بعث عراق، آمریکایی ها با تکیه به برخی از رهبران سازشکار کردستان عراق و سهیم کردن آنها در دولت اینطور وانمود می کنند که کردها به رهایی ملی دست یافته اند. اما واقعیت این است که، با این کار باعث از هم پاشیدن جامعه عراق شدند و همانطور که درگذشته صدام با زور و سرکوب کشور را هدایت می کرد، حالا فقط مهره ها عوض شده اند و در درون مردم عراق انشقاق زیادی به وجود آمده است و عده ای به قیمت کشتار دیگران به نان و نوایی رسیده اند.

□ موقعیت جنبش دانشجویی چگونه است؟

■ قبل از هر چیز ذکر این نکته مهم است که، جنبش دانشجویی نسبت به سایر جنبش های اجتماعی و ضد رژیم بعدی سراسری دارد. ما قریب دو میلیون دانشجو در کل کشور داریم. هرگاه حرکتی در یک نقطه کشور صورت گیرد به دلیل اینکه دانشجویان از مناطق مختلف کشور هستند، مردم از ایده ها و اخبار مبارزاتی شان بیشتر از سایر جنبش های اجتماعی، مطلع می شوند. در عین حال، جنبش دانشجویی از سابقه خوبی در مبارزه برای کسب آزادی برخوردار است. نشان این مساله در برخورد رژیم و حساسیتش به جنبش دانشجویی مشهود است، دردستگیری و موج سرکوب فعالین جنبش دانشجویی. چون به وضوح میداند فعال شدن جنبش دانشجویی هزینه بالایی برایش خواهد داشت. البته موج سرکوبی که رژیم در رابطه با مجموعه جنبشهای اجتماعی براه انداخته سبب اختلالاتی در پیشروی این جنبش ها شده است و این مساله در مورد جنبش دانشجویی هم صدق می کند. مانند سایر جنبش ها، جنبش دانشجویی نیز دارای گرایشات و خطوط مختلفی است. برخی بر این باورند که نباید دست به حرکت یا عملی زد که برایمان هزینه های سنگین داشته باشد. این مساله و چگونگی پیشبرد آن یک چالش در بین فعالین جنبش می باشد، نمی شود انتظار داشت که یک مبارزه رادیکال را پیش برد و هزینه ای نپردازد. منظور این نیست که بیگدار به آب زده و دست به کارهای ماجراجویانه بزنیم، بلکه ما باید بتوانیم یک گام جلوتر از مبارزات جاری حرکت کنیم.

□ منظورت از "یک گام جلوتر" چیست؟

■ ما باید بتوانیم در هر دوره با ارزیابی از موقعیت رژیم و خودمان اهداف و شعارهای مشخصی را جلو بگذاریم. مثلا با حاد شدن قضایای هسته ای باید بتوانیم کنه و ماهیت این تضادها را برای مردم روشن کنیم که، آمریکا برای چه اهدافی به منطقه آمده وما به هیچوجه نباید سیاهی لشکر هیچکدام از این نیروهای مرتجع مذهبی یا امپریالیستی بشویم. یک گام جلو بودن در اینجا برای من اینطور معنی پیدا میکند.

□ به موضوع تضاد آمریکا با رژیم باز هم خواهیم پرداخت، اما از موانع یا محدودیت های جنبش دانشجویی چپ برایمان بگو.

■ وجود گرایشات مختلف چپ در هر جنبشی امری طبیعی است، اما باید این تضاد را به شکل درست حل کرد اگر ما موفق نشویم بر این موانع غلبه کنیم نمی توانیم به یک اتحاد محکم دست یابیم. سکتاریسم و یا دگماتیسم سبب تضعیف جنبش

نهاده اند، بعضی از آنان راه خیانت در پیش گرفته اند و مبارزان را به کوتاه آمدن و توبه کردن دعوت می کنند. در چنین شرایطی بود که تصمیم برگزاری تظاهرات ۱۶ آذر گرفته شد و بدون تردید و تزلزل عملی شد. احتمالاً مبارزانی که آن تصمیم را گرفتند انتظار نداشتند با آن تظاهرات، ورق برگردد و مردم قیام کنند و حکومت کودتایی شاه را سرنگون کنند. ولی آنان بدون شك به اهمیت کار خود آگاه بودند. می خواستند اعلام کنند که آتش مقاومت و مبارزه، زنده است و باید فداکارانه از آن محافظت کرد. اگر مبارزان آگاه به نقش و وظیفه خود اینطور نگاه نکنند، نباید انتظار گسترش و فراگیر شدن مبارزه در آینده را بکشند.

موضوع مبارزه در تظاهرات ۱۶ آذر، نشان از هوشیاری و آگاهی دانشجویان داشت. این تظاهرات، طراح و حامی اصلی کودتای ۲۸ مرداد و نوکران داخلی را آماج قرار داده بود: امپریالیسم آمریکا و شاه و ژنرال هایش. این را در نظر بگیرید که آمریکا خود را با چهره فاتح اصلی جنگ جهانی دوم، مهد دمکراسی و صاحب توان عظیم اقتصادی به جوامع عقب مانده و فقر زده ای نظیر ایران معرفی می کرد. آمریکایی ها از سالها پیش از کودتا با طرح های کمک رسانی و عمرانی «سپاه صلح» و «اصل چهار»، زمینه نفوذ اجتماعی و سیاسی خود در ایران را ایجاد کرده بودند. نقش مستقیم آنها در کودتای ۲۸ مرداد چندان آشکار نبود و انگشت اتهامات اساساً دولت انگلیس را نشانه می گرفت. خیلی ها به پشتیبانی آمریکا از منافع نفتی ایران در برابر غارتگری انحصارات انگلیسی امید بسته بودند. وعده های آمریکا برای انجام تغییرات اصلاحی در کشورهای عقب مانده و نیمه مستعمره، آغاز شده بود. در آن اوضاع، ۱۶ آذر کار بزرگی کرد و نشان داد که ارباب و سرکوبگر بزرگ کیست. همین که حکومت شاه، سه دانشجو را به خاک و خون کشید تا در برابر معاون رئیس جمهور آمریکا خوشخدمتی کند، رابطه نوکر و ارباب را خوب افشاء کرد.

بدین سان ۱۶ آذر در تاریخ مبارزات معاصر ایران حک شد. ولی این برای ماندگار شدن «روز دانشجو» کافی نبود. آنچه باعث شد ۱۶ آذر، به واقع روز دانشجو شود حرکت آگاهانه جنبش دانشجویی برای تر و تازه نگهداشتن این روز، با برگزاری تظاهرات های چشمگیر با انتخاب موضوعات مبارزاتی روز و تکامل شعارهای سیاسی در هر سال بود. در انجام این کار، دانشجویان چپ که ادامه جریان حزب توده در دانشگاه ها بودند نقش مهمی ایفاء کردند. از همان اوایل دهه ۱۳۴۰، جنبش دانشجویی در داخل و خارج از کشور، ۱۶ آذر را به عنوان نماد مبارزه دانشجویان کاملاً تثبیت کرد. به همت مبارزات کنفدراسیون دانشجویان در خارج از کشور بود که در دهه های ۱۶ آذر با مضامینی تازه تر در هر سال دنبال شد و در انقلابی کردن بخش بزرگی از دانشجویان خارج از کشور و افشا و منزوی کردن رژیم شاه در صحنه بین المللی و انعکاس آن به داخل کشور موثر واقع شد. در پرتو ۱۶ آذر، کنفدراسیون نقش مهم و بزرگی در جنبش دانشجویی آمریکا و آلمان بازی کرد و پرچمدار دفاع از ملت های تحت ستم در دنیا، برای مبارزه قاطع با آمریکا و امپریالیسم جهانی بود.

به جرات می توان گفت که ۱۶ آذر هیچگاه حالت یادبود سه دانشجوی جانباخته را به خود نگرفت. البته نام آنان در سرودها آمد، تصاویرشان در پوسترها نقش شد، و یادشان به



## ۱۶ آذر: یک یاد بود تاریخی یا موضوع مبارزه؟

(برگرفته از بذر شماره ۷)

پنجاه و سه سال از واقعه ۱۶ آذر در دانشگاه تهران می گذرد. پنجاه و سه سال، زمان اندکی نیست. در این فاصله، خیلی چیزها تغییر کرده است. نسل هایی کاملاً از میان رفته اند و جای خود را به نسل های جدید داده اند. قدرت حاکم بر ایران به کلی تغییر شکل داده است. دانشگاه به همراه جامعه، یک انقلاب نیمه کاره و سقط شده را تجربه کرده است. لگد مال شدن امیدها و آرزوهای مردم را به چشم دیده است. قربانی سرکوب های خونین و ناکامی های تلخ شده است. به همراه کل جامعه، ناباورانه به زمین خورده و دوباره سر بلند کرده است. پنجاه و دو سال می گذرد، اما هزاران دانشجو هنوز با نزدیک شدن ماه آذر، به جنب و جوش در می آیند و به این پرسش هر ساله می اندیشند که امسال ۱۶ آذر را چگونه باید برگزار کنیم؟ رشته ۱۶ آذر، ناگسسته است. از سال ۱۳۳۲ که دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به سفر ریچارد نیکسن (معاون رئیس جمهور وقت آمریکا) به تهران تظاهرات کردند و در جریان حمله نیروهای مسلح حکومت شاه به دانشکده فنی، سه دانشجو به نام های شریعت رضوی، قندچی و بزرگ نیا (از هواداران حزب توده و جبهه ملی) جان باختند، ۱۶ آذر به نماد جنبش دانشجویی ایران تبدیل شد و «روز دانشجو» نام گرفت. شرایط ویژه سیاسی ایران در سال ۱۳۳۲، موضوع مبارزه دانشجویان در ۱۶ آذر، و نقش تاریخی جنبش دانشجویی در تحولات سیاسی آن سالها باعث ماندگار شدن «روز دانشجو» شد. دانشجویان دانشگاه تهران زمانی به پای برگزاری تظاهرات رفتند که فقط سه ماه و نیم از کودتای موفق ۲۸ مرداد می گذشت. شوخی نیست، در شرایطی که حکومت با شوك ناگهانی کودتا و سرکوب و بگیر و ببند، جامعه را در بهت و سرخوردگی فرو برده بود، دانشجویان تصمیم گرفتند شعله مبارزه را فروخته نگاه دارند. شرایطی را تصور کنید که احزاب مخالف حکومت دارند از هم می پاشند، زندان ها پر از هزاران مبارز است، رهبرانی که مردم به آنان امید بسته بودند دست روی دست گذاشته اند و به شکست گردن

مورد ۱۶ آذر ارائه می دهد و تاریخ سازی هایی که در جهت اهداف و منافع حکومتیان می کنند نیز مهم است. اما نباید جایگاه این مبارزه را با مباحثه و گفت و گوی درونی جریانات مبارز دانشجویی قاطی کرد. نباید فراموش کنیم که جریانات دانشجویی وابسته به حکومت به تبعیت از يك سیاست رسمی که رسانه ها هم از آن پیروی می کنند، به قوا خود می خواهند «از تهدیدها، فرصت بسازند». یعنی می خواهند با تحریف تاریخ، برای ۱۶ آذر در دیروز و امروز هویت و شناسنامه جدیدی دست و پا کنند. می خواهند تحت عنوان بزرگداشت ۱۶ آذر، جنبش دانشجویی را از این روز مهم مبارزاتی محروم کنند. می خواهند این روز را طوری جلوه دهند که دانشجویان علاقه و رغبتی به آن از خود نشان ندهند.

دانشجویان مبارز و آگاه وظیفه دارند این تاریخ را دوباره بی کم و کاست به دانشگاه و جامعه عرضه کنند. نه فقط از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و ۱۶ آذرهای بعد از آن بگویند، بلکه تجارب و درسهای جنبش دانشجویی در دوران نظام کنونی را زنده نگهدارند. از مطرح شدن شعارها و خواسته های اساسی توده های کارگر و زحمتکش، پشتیبانی از جنبش ملل ستمدیده، مخالفت با ستم طبقاتی و جنسیتی، تبلیغ فرهنگ و هنر پیشرو توسط هزاران دانشجو و استاد انقلابی و ترقیخواهی بگویند که در فاصله سال های ۵۹ - ۱۳۵۷ دانشگاه را به يك سنگر مهم مبارزاتی تبدیل کرده بودند؛ از مقاومت دانشگاهیان در برابر سرکوب و کشتار و تصفیه در دانشگاه ها تحت نام «انقلاب فرهنگی»؛ از به پا خیزی دوباره جنبش دانشجویی بعد از سالها رکود و توهم در ۱۸ تیر؛ از نقش دانشجویان در خرداد ماه ۸۲. باید تاریخ را درست شناخت، آن را روشن بازگو کرد و درسهایش را به گوش همگان رساند. ■



عنوان نماد فداکاری بزرگ داشته شد، اما ۱۶ آذر يك هویت مستقل مبارزاتی پیدا کرد. گویی این روز به شبپور آماده باشی تبدیل شد که هر سال با طرح شعارهای روز و به موقع، جنبش دانشجویی را به خیزی تازه فرا می خواند. این مساله تا به امروز ادامه یافته است. اینك هیچ دانشجوی مبارزی به این فکر نمی کند که ۱۶ آذر علیه حکومت شاه و امپریالیسم آمریکا بر پا شد، بلکه این روز را فرصت و مناسبی ویژه برای ابراز نقش مبارزاتی جنبش دانشجویی علیه نظم موجود و قدرتی که بر سر کار است می داند. این مساله مهمی است که آگاهی به نقش جنبش دانشجویی و وظیفه دانشجویان مبارز، با گذر از هر ۱۶ آذر، ادامه پیدا می کند. به تجزیه و تحلیل علمی از اوضاع جامعه و شرایط مبارزه نشستن، استراتژی و نقشه صحیح مبارزه را ترسیم کردن، در پی شعارهای به روز که قابلیت فراگیر شدن داشته باشد بودن، چهره دشمنان رنگارنگ مردم را افشاء کردن و بر فضای سیاسی جامعه تاثیر جدی گذاشتن: این کار جنبش دانشجویی است. و در این میان، دانشجویان چپ می کوشند بررسی اوضاع را هر چه علمی تر، تعیین شعارها را هر چه دقیقتر و نافذتر، سازماندهی مبارزات را هر چه موثرتر و رزمنده تر، و تلاش برای پیوند جنبش دانشجویی با کارگران و توده های ستمدیده را هر چه پیگیرانه تر انجام دهند.

هر آنچه در مورد نقش جنبش دانشجویی و وظایف دانشجویان مبارز گفتیم، موضوع مبارزه است. گرایشات مختلف در میان دانشجویان بر سر تك تك اینها، نظر و برنامه خاص خود را دارند. توجه جدی به این مسائل و پیشبرد بحث و تبادل و نظر دوستانه و متحدانه بر سر اینها، برای راهگشایی و تکامل جنبش دانشجویی ضروری است. در این کار، تشریفات دانشجویی می توانند ایفای نقش کنند. هر چند باید به بحث و گفت و گوی مستقیم میان فعالان و محافل دانشجویی در فضایی مناسب، بهای لازم را داد. پرداختن به سیاست و طرح هایی که گروه های دانشجویی وابسته به حکومت نظیر «دفتر تحکیم» در





"باگات سینگ" که از رهبران یک تشکل جمهوریخواه سوسیالیست هندوستانی در دهه بیست میلادی بود. امیال انقلابی و باور الحادی اعضای این سازمان عمیقاً با عرفان مذهبی و شیوه مسالمت آمیزی که توسط گاندی و حزب کنگره آنزمان بیان می شد، تفاوت داشت.

وقتی در مارس ۱۹۳۱ "باگات سینگ" و یارانش با شعار «زنده باد انقلاب» به پای چوبه دار رفتند میلیونها نفر در سراسر هند به خشم آمدند و گریستند. "باگات سینگ" و هم‌زمانش، رهبران رادیکال ترین مبارزات مردم هند علیه استعمار انگلیس بودند. مبارزاتی که چون به مذهب آلوده نبود توانست مردمی با اعتقادات متفاوت را برای یک هدف متحد کند، و چون از توسل به اشکال رزمنده مبارزه ابایی نداشت رادیکال ترین مبارزات علیه استعمارگران را سازماندهی کرد. این بخشی از مبارزه مردم هند علیه استعمار بود که ریشه های نظام را هدف قرار داد، به مبارزه قدرت و شتاب زیادی بخشید و به حق باعث وحشت بانینان نظام شد. همین بود که انگلیسی ها به توسل به زور کفایت نکردند و با "گاندی" (۲) و "نهرو" و سایر رهبران سازشکار مقاومت کنار آمدند تا مطمئن باشند بیرون رفتن دولت استعماری، پایان کارشان نیست. در واقع بعد از خروج استعمار، ستم و استثمار مردم هند و وابستگی کشور به امپریالیسم، تحت ریاست حزب کنگره و دولت نو مستعمراتی ادامه یافت. گاندی قهرمان مبارزه با انگلیس تصویر شد و اسمی از باگات سینگ برده نشد.

ولی آنچه در تاریخ فاتحان نوشته نشد، در تاریخ مردم به زندگی ادامه داد و در هفتادمین سالگرد مرگ باگات سینگ نیز، در فیلم «حماسه باگات سینگ» به روی پرده آمد. فیلمی که در سال ۲۰۰۲ به کارگردانی "راج کومار سانتوشی"، با موسیقی "آ، آر، رحمان" (۳) و بازی پر قدرت "آچه ی، دوگان" ساخته شد فیلمی است زیبا و تکان دهنده از شجاعت رهبرانی که تبلور پیشروترین مبارزات یک ملت برای رهائی بودند. هرچند فیلم بسیار هنرمندانه ساخته شده و اساساً به تاریخ وفادار است، ولی استقبال بی نظیر مردم را نه هنر دوستی شان توجیه می کند و نه علاقه شان به تاریخ.

باگات سینگ و یارانش برای رهائی از ستم به پا خاسته بودند، آرزویی که امروز با تشدید فقر و نابرابری در دل نسل جدید شعله ور می شود. و این موضوع فیلم دیگری است به نام "رنگ زعفران". فیلم جدیدی که توجه جمعیت عظیمی در کشورهای مختلف را به جوانان طبقه متوسط هند امروز جلب می کند که، "باگات سینگ" برای آنها نه سمبلی از گذشته بلکه آینده قابل امکان است. فیلمی که می کوشد مبارزات جوانان عصر استعمار را با مبارزات جوانان عصر جهانی سازی پیوند دهد. و مرور این فیلم در آستانه صدمین سالگرد تولد "باگات سینگ" (۲۸ سپتامبر ۲۰۰۷) خالی از لطف نیست. آنچه در زیر می خوانید معرفی است که توسط یکی از خوانندگان ترجمه و برای ما ارسال شده است.

\*\*\*\*\*

آنچه پیش روی شماست، در مورد فیلمی است از تولیدات جدید بالیوود که از نظر محتوای سیاسی و تصویرنگاری سینمایی، فوق العاده است، با موزیک متنای شورشی از "آ، آر، رحمان". فیلمی که روی صحبتش جوانان امروز است. داستان فیلم، در مورد گروهی از دانشجویان است که زندگی خود را



معرفی فیلم

## رنگ زعفران (۱)

### بیداری یک نسل



اغلب مردم فکر می کنند کشور هند از طریق اتخاذ روشهای مسالمت آمیز و صلح جویانه گاندی از استعمار انگلیس رها شد. در صورتیکه واقعیت چیز دیگری است. مسلماً خط و روش گاندی "نافرمانی مدنی" و سازشکاری با استعمارکهن بود. اما مبارزات مردم هند جنبه های مختلفی داشت. بخشهای رادیکالتری در جنبش استقلال هند بودند که دورنماها و روشهای شان کاملاً در مقابل گاندی قرار داشت و نقش بسزایی در مبارزات آندوره داشتند.

یکی از نمادهای اصلی این بخش از مبارزات مردم هند جوانی است به نام "باگات سینگ".

کارگردان فیلم " راکش امپراکاش مهرا " (۷) می گوید در زندگی دو گزینه وجود دارد: " ۱- شرایط را همانگونه که هست، بپذیریم. و یا ۲- در جهت تغییر شرایط، قبول مسئولیت کنیم!" که این فیلم در مورد تغییر شرایط سخن می گوید. به یقین، فیلم با صدائی رسا فریاد می زند که مردم باید تکانی بخورند تا تغییر حاصل شود.

نویسنده فیلم با انزجار از فسادى که هسته اصلی دولت هند را در بر گرفته، می زند و این جمله که " تو مواظب خودت باش " یعنی فرد گرایی، که توجیه کننده و تداوم بخش نظام حاکم است را بی ارزش می کند. کارگردان از فراخواندن نسل جوان جهت مبارزه جسورانه برای یک هدف برتر که پایان دادن به این فساد متعفن است، هیچ هراسی ندارد .

در عین حال که فیلم با خشم، فساد و پوسیدگی در قلب دستگاه اداری هند را تصویر می کند و فراخوان نبرد می دهد. در پرده ای، یکی از قهرمانان جوان، با اظهارات مهیج، نفوذ در دولت و دستگاه حکومتی جهت پاکسازی و اصلاحات از درون راه حل مشکلات مربوط به فساد دولتی و حکومتیان معرفی می کند درست در همین حین داستان فیلم به گونه ای ظریف نشان می دهد که این مردم اند که باید امور را بدست گیرند. چرا که دولت کار کردی در جهت نفع مردم ندارد و فقط در جهت تأمین منافع کسانی است که جامعه را به طور مقتدرانه ای کنترل می کنند .

ممکن است گنجانیدن اظهارات قهرمانان جوان که اعتقاد به اصلاحات در حکومت داشته در فیلم، با هدف گذشتن از سد سانسور بوده باشد . با این حال این فیلم از سد سانسور نگذشت و به وزارت دفاع ارجاع داده شد که این خود یک تضییع حق آشکاراست ، که به ژنرالهای هند یک حق وتوی کلی بر علیه هنر اعطا می کند.

در نهایت، اگر چه هیچ سانسوری در فیلم اعمال نشد اما به بحث هایی مبنی بر پخش یا عدم پخش برخی فیلم های بالیوودی از کانالهای دولتی دامن زده شد و کماکان این بحث ها ادامه دارد. برای مثال این مساله برای فیلم " اسوادز - ما مردم " (۸) نیز مطرح بود.

برتری فیلم "اسوادز" بر "باسانتی" در این بود که در فیلم "اسوادز"، این مردم هستند که با هم همکاری می کنند تا در شرایط زندگی خود تغییر حاصل کنند، در حالیکه در "باسانتی" تنها یک گروه پنج نفره که با هم دوستند و جدا از توده مردم دست به عمل می زنند. فیلمنامه نویس با سانتی می گوید: "ماجرای فیلم به گونه ای پیش می رود که اگر خود "باگات سینگ" هم زنده بود همان را انجام می داد!"

اما نکته ای که باید در مورد باسانتی متذکر شد، این است که اگر چه دیدگاه "باگات سینگ" و همقطارانیش در دهه بیست و سی برای این دوستان جوان در ۲۰۰۲ مشوق و الهام بخش است اما، در نهایت اگر به یک ایدئولوژی انقلابی که زنجیرها را از دست و پای توده ها باز نکند نمی توان به تغییرات دائمی دست یافت. تاریخ هند به ما نشان می دهد که گرچه دولت مستعمراتی انگلیس در هند، از میان رفت اما نو مستعمره هند زاینده شد، دولتی که به بند کشیدن توده ها پایه اصلی آن است.

این فیلم بر تضادی که در هند و بخش وسیعی از جهان وجود دارد ، انگشت می گذارد . فیلم تلاش می کند خشم جوانان طبقه متوسط را که چون آتش زیر خاکستر آماده شعله ور شدن

فقط صرف خوشگذرانی و عیش و نوش می کنند. جوانانی که جهان بینی و زندگیشان با ورود "سو" یا همان "آلیس پاتن" (۴) که یک فیلمساز جوان انگلیسی است، دستخوش تغییر می شود . و از همین روست که عنوان کامل فیلم "رنگ زعفران - بیداری یک نسل" (۵) است.

"سو" بدون هیچ پشتوانه ای از طرف کمپانی فیلمش - که اصرار داشتند فیلمی از "گاندی" بسازد - وارد هند می شود، اما علی رغم همه این مسائل، تصمیم می گیرد در مورد انقلابیونی که در دوره قبل از استقلال هند - یعنی دهه بیست و سی - توسط "باگات سینگ" رهبری می شدند، فیلم بسازد. عنوان کاری وی امیدهای جوان است و "سو" این دانشجویان عاشق تفریح را برای نقش آفرینی در فیلمش به عنوان انقلابیون بکار می گیرد. بعدها فرد دیگری به عنوان "لاکش من" نیز که یک هندوی متعصب و فعال یک حزب ناسیونالیست هندو است، به تیم آنها می پیوندد. آنها هنگام کار و در نقش انقلابیون، بیشتر و بیشتر با موضوع فیلم آشنا می شوند و درکشان می رود تا تغییر یابد.

درست در همین زمان، یکی از دوستان نزدیکشان به نام "آجای" که خلبان نیروی هوایی هند است، در حادثه سقوط هواپیمایش کشته می شود. موضوع اینگونه فاش می شود که دولت هند، از طریق سرمایه داران دلال در بخش امورتجارت خارجی ، برای هواپیماها، قطعات یدکی کهنه و ارزان می خرد تا از این طریق وزرا به مال و منالی برسند. " آجای" در جریان سقوط هواپیمایش از خروج اضطراری از هواپیمای خود خودداری می کند تا از عدم اصابت هواپیما به شهری که بر فراز آن در حال پرواز بود، مطمئن شود و قهرمانانه جان می دهد. دولت سعی در پنهان کردن علت اصلی سقوط هواپیما دارد و اعلام می کند که علت آن، دستپاچگی و نا کارآمدی " آجای" بوده است. به همین دلیل دوستان خشمگین " آجای" به رهبری "دی. جی" که ایفاگر نقش " آزاد" (۶) است ، تصمیم می گیرند که با سامان دادن یک اعتراض آرام چنین دروغهایی را افشا کنند ! که پلیس اعتراض آنها را با خشونت در هم می شکند و باعث می شود مادر " آجای" در اثر ضربات وارده به کما رود. پس از این است که این دوستان، به طور واقعی درگیر نقش "باگات سینگ" و هم قطارانیش می شوند و تصمیم می گیرند تا خودشان، عدالت را در مورد دوستشان " آجای" و مادرش، اجرا کنند.

در فیلم شاهد صحنه های فوق العاده ای هستیم، وقتی صحنه هایی از دولت مستعمراتی انگلیسی در هند در کنار صحنه هایی از دولت مدرن هند امروز، به تصویر کشیده می شود، تا بیانگر این واقعیت باشد که در نهایت و به طور واقعی، تفاوتی بین خفقان تحت کنترل دولت مستعمراتی انگلیس در هند و خفقان تحت کنترل حاکمان مدرن امروزی وجود ندارد. فیلم در به تصویر کشیدن خشونت اعمال شده از سوی نیروهای بی رحم امنیتی هند در مورد جوانانی که مردم هند را برای بپا خواستن فرا می خوانند، به اوج می رسد. کاملاً واضح است که این فیلم یک فیلم رمانتیک بالیوودی یا یک فیلم اکشن نیست و حتی در آن خشونت قهرمانان، عمداً و به جا نمایش داده می شود تا بیننده های خود را به چالش بکشد و وا دارد که در مورد چگونگی تغییر جامعه، فکر کنند.

## يك روز با کشاورزان شالیکار

### الهام شریفی

اوایل شهریور ماه است. پایان يك دوره کار سخت، پرتلاش و مشقت بار کشاورزان شالیکار و پشت سر گذاشتن جان کندن ها، خون دل خوردن ها و آغاز دغدغه های فروش. پس دادن قرض و قوله ها و امید به آینده که شاید سال دیگر کمتر از امسال جان بکنند و زمین پر بارتر و فروش بهتری داشته باشند.

به يکي از همکلاسي هايم که پدرش خرده مالکی بود و تکه زميني در استان گیلان داشت گفتم برداشت محصول برنج در اکثر شالیزار هاي شمال به پایان مي رسد. مي خواهم گزارشي از شالي کاران تهیه کنم. او قبول کرد که مرا همراهي کند. با او راهي شمال شديم. صبح زود به شهرشان رسيديم. به يکي از روستاهي اطراف روانه شديم. کارگران و کشاورزان شالیکار کار خود را شروع کرده بودند. درآلاچيق کنار شالیزار به انتظار نشستيم. تا وقت استراحت شان برسد. وقت نهار نزديک بود. هوا بشدت گرم و دم کرده بود. کار طاقت فرسايي را در اين هواي دم کرده اوایل شهریور از نزديک نظاره مي کردم. يکي يکي دست از کار کشيدند. سرا پا خيس عرق بودند. از جوان تا مسن. دختران جوان کارگر هم جز شان بودند. غذا را با هم خورديم. اولين چيزي که از من پرسيدند اين بود که توي اين هواي دم کرده اينجا چکاري کنی؟

گفتم آدم کار درو کردن را از نزديک ببينم و با هم گپي بزويم. يکي از شالیکاران گفت آمدي جون کندن و مردن ما را ببيني؟ ديگري گفت بيا کار کن. کمي عرق بريز تا ببيني چرا ما نمي توانيم کمر خود را راست کنيم. به او گفتم کار نکرده هم مي دانم کار پر زحمتي ست. وقت نهار خيلي زود تمام شد. و من هم با آنها سر زمين رفتم. کار پشته کردن خوشه هاي برنج درو شده را به عهده من گذاشتند. و هر کس به دنبال کار خودش رفت. تا وقت استراحتي ديگر. گذاشتم گفتگو را بعد از پايان کار روزانه انجام دهم. روز داشت تمام مي شد حوالي ساعت ۶ همگي دست از کار کشيدند و فرصتي پيش آمد که با آنها به گفتگوي جمعي بنشينم. در اين جمع مالک متوسط، خرده مالک و کارگر کشاورز و کارگران فصلي به چشم مي خوردند.

□ از آنها پرسيدم در اين جا چند هکتار زمين زير کشت مي رود و نوع کشت چيست؟

■ عباس گفت: من ۲ هکتار زمين دارم. البته از من فقير تر هم است. ۱ هکتاري هم داريم. به طور مشخص در اين منطقه حدود سه هزار و ۲۰۰ هکتار زمين زير کشت محصول برنج مي رود. انواع برنج مثل خزر، سپيد رود، ديلمان، حسن صحرايي، حسني، بينام، نداء، نعمت، هاشمي و طارم زير کشت مي رود. در اين منطقه بطور متوسط سالانه ۱۴ هزار تن شلتوک توليد مي شود که محصول خالص آن حدود هشت تن برنج است.

حسن ميگويد: من زمين اجاره مي کنم. و روي آن کار مي کنم.

□ ميگويم: چيزي از توش در ميآد؟

■ ميگويد: نه! براي من نه! مي توانم براتون حساب کنم. خودتون بگيد صرف داره يا نه؟ زمين ۲ هکتاري که اجاره ميکنم. براي شخم کردن تيلر ۲۰۰ هزار تومان مي دهم. سه بار زمين را شخم مي زند. و زمين را براي نشا آماده مي کند. (از سالهاي ۵۳ به اين طرف ديگه اينجا کمتر کسي با گاو آهن شخم مي کند.)

۶ نفر تا ۱۲ نفر کارگر مي گيرم. مزد زنان از ۱۰ تا ۱۵ هزار تومان است. (کار نشا را اکثرا زنان انجام ميدهند و برداشت و درو را مردان.) مردان روزي ۱۵ هزار تومان. کود شيميايي ۱۰۰ هزار تومان. کمباين دارها هم بعضي جاها از ما پول مي گيرند و بعضي

است را به تصوير کشد و همزمان مي خواهد جرعه اي باشد براي گفتن اين مطلب که يك مشت مي تواند سازنده باشد اگر به يك خودباوري برسد و همه اينها در زماني طرح مي شود که در هر جايي سخن از هند و نحوه پيوستنش به گلوباليزاسيون جهاني است. هندی که اکثریت جوانانش هم، فقط در قيد و بند پول هستند و اينکه فقط گلیم خود را از آب بيرون بکشند. ضمن اينکه در زمان ساخت اين فيلم، يك ناباوري گسترده و وسيع در بين توده ها در جهت کسب قدرت براي تغيير جهان نيز وجود دارد و مردم با تقليد خواستهای خود و کوچک شمردن مشکلات پيش رو و تنها با ارائه راه حلهاي سطحی مي خواهند فساد و گنديدگی را از زندگی خود حذف کنند و حتی وجود ميليونها انسان مظلوم در کشورهای همسايه که به هند بعنوان ژاندارم منطقه مي نگرند، نيز باعث فروکش کردن احساسات ميهن پرستانه آنها نمی شود.

اين فيلم در هند، در هفته اول رکورد شکست و همچنين در کشورهای مختلفی خارج از هند از قبيل: نيوزلند، استراليا، کشورهای خليج، سنگاپور، فيجي، کانادا، آمريکا و انگلستان نيز به نمايش درآمد. در انگلستان عليرغم اينکه در سي و هشت پرده اکران شده بود، به رتبه سيزدهم فروش دست يافت. بسياری از جوانان اين فيلم را بخاطر موزيک متن آن و آگهی تبليغاتی گمراه کننده آن که بيانگر اين بود که يك فيلم معمولی باليوودی با موزيک جالب و خوشايند و عاشقانه و سرگرم کننده است، ديديد. اما بسياری که فيلم را ديديد خارج از انگيزه های شخصی خود، با داستان طولانی "باگات سينگ" و همقطارانش و شجاعت های دوستان جوان امروز همراه شدند. فيلم نشان می دهد که چگونه در بستری از حوادث، نسل جوان علاقمند به خوشگذرانی، می تواند به يك شورشی جسور تبديل شود! اما سؤال اصلی اين است که آینده چگونه ساخته خواهد شد؟

فيلم با سؤال يك پسر بچه بنام "باگات" از پدرش که در حال کشت غلات در مزرعه شان است، پايان ميآيد. سؤال پسر بچه اين است که: "پدر، چه کسی بوته های متفاوت مانگو را در اين گوشه مزرعه می کارد؟" و پدر جواب می دهد: "من می کارم که از هر کدام صدها مانگو خواهد روبيد!"

در واقع فيلم اينگونه سؤال خود را طرح می کند که از يك "باگات سين" انقلابی و داستانش که در قرن ۲۱ توسط دی-جی دوباره بازخوانی شد، آیا هستند انقلابیونی که قدم جلو بگذارند؟

این سئوالی است که ما بايد به آن پاسخ دهيم !

### پانویس ها

- ۱) Rang de Basanti
- ۲) M. K. Gandhi
- ۳) A. R. Rahman
- ۴) Alice Patten (sue)
- ۵) Rang de Basanti – A Generation
- ۶) Amir Khan (D J)
- ۷) Rakesh Omprakash Mehra
- ۸) Swades –we the people



را بگیرند. اگر بیج رادیو را ببندی و گشتی به شهر ها و روستا های اطراف بزنی آن موقع می دانی که ما چه می گویم. کمبود آب یعنی چه؟ حتی روستا هایی که نزدیک سد هستند هم آب ندارند. کم کاری و بی توجهی اداره آبیاری و تقسیم غیر مساوی و ناعادلانه آب بیشتر شالیزار ها را به گالیزار تبدیل می کند. از بی آبی، ترک های زمین باز می شود و زندگی ما را می بلعد.

□ می گویم: مگر زمین های شما در مقابل حوادث بیمه نیستند؟  
■ عباس می گوید: بیمه هیچ گاه به تعهداتش عمل نکرد. بیمه کجاست؟

□ به دختران جوان نگاه می کنم. می گویم روزی چقدر می گیری؟

■ همه می خندند. می گویند: ما پول نمی گیریم برای پدر بزرگمان کار می کنیم و او وقتی برنج هایش را فروخت برایمان گوشواره طلا می خرد.

□ با تعجب می پرسم: یعنی مرزی در کار نیست؟

■ ابراهیم که از همه سالمندتر است و تا کنون ساکت به حرف ها گوش می داد. می گوید اینها نوه ها و پسران من هستند. ما به هم کمک می کنیم. امروز همه جمع می شوند روی زمین یکی. البته کارگر هم می گیریم. فردا روی زمین دیگری. گاهی بجای مزد برنج می دهیم. برای نوه هایم هم طلا می خرم.

□ می پرسم: یعنی مزد هم پولی و هم جنسی پرداخت می شود؟

■ می گوید: ترکیبی از هر دو است. حتی برای تیلر، کمباین و حتی کارخانه های برنج سفید کنی. ترکیبی است. من خودم ۸ هکتار زمین دارم. هرچه زمین بزرگتر باشد می توان با دستگاه های پیشرفته تر کشاورزی کار کرد. ولی واقعیت این است که اکثر زمین ها اینجا تقسیم شده است. هر کس قطعه زمینی برایش به ارث رسیده است. کار دیگری هم نیست. کشاورز جز کشاورزی کاری دیگر بلد نیست. ۶ ماه کار می کنیم و ۶ ماه از کیسه می خوریم. حالا من همین امروز برنج هایم را نمی فروشم. انبار دارم و انبار می کنم. گاه ها را پشته می کنم و به دامداران می فروشم. باید جایی دیگر ببرم و بابت حملش پول خرج کنم. خودمان هم که گاو بی نداریم. که در زمین ول کنیم. بعضی کشاورزان برایشان صرف ندارد گاه های بجا مانده را بفروشد. همگی را می سوزانند. و می گویند زمین برای سال بعد بهتر می شود. من که بیشتر زمین دارم بیشتر برایم صرف می کند. چون مجبور نیستم همان موقع برنج را به دلال ها بفروشم. ما روزانه بیشتر از ده ساعت کار می کنیم ولی در آخر سود اصلی به جیب دلالان و دولت می رود نه کشاورز بیچاره.

□ می گویم: وضعیت مناطق دیگر هم اینگونه است؟

■ عباس می گوید: در همه جا از لشت نشا بگیر تا لاهیجان. روستا های اطراف رشت. املش. صومعه سرا آستانه .... می دانی زیر این استان سرسبز فقر پنهان است!

□ رو به کارگران روز مزد می کنم و می گویم می توان گفت که هنوز شعار زمین به کشتگر درست است؟

■ با نا باوری نگاه می کنند و می پرسند: مثل اصلاحات ارضی دوران شاه؟

□ گفتم: نه! اون نوع تقسیم ارضی را نمی گویم که کشاورزان برای کاشت شان از بانک کشاورزی وام گرفتند و بعد زمینشان را فروختند که قرضشان را به بانک بدهند. یک زیر سازی اساسی در عرصه کشاورزی و خود کفایی تولیدی.

■ همه می خندند و با ناباوری می گویند: این امکان ندارد!

□ می گویم: دارد! ولی نه با این دولت. دولتی که واقعا از کشاورزان حمایت کند. در حرف نه! در عمل.

دیگر دارد شب می شود همه می خواهند بروند و تن خسته خود را به خانه برسانند. می گویم در بین شما ترکیب جالبی وجود دارد. دانشجو، کارگر و کشاورز. اتحاد این سه برای بوجود آوردن قدرت



جاها محصول برنج. ما پول نمی دهیم. کمباین دار از هر بیست گونی یک گونی برنج برای خودش بر می دارد. و برای سفید کردن برنج هم کارخانه دارها بعضی ها نقدی می گیرند بعضی جنسی. از هر کیلو ۳۰ تومان می گیرند و بعضی ها پول نمی گیرند. معمولا ۶ به یک است. ۶ کیلو سفید می کنند و یک کیلو بر می دارند. پول آب هم است. برای هر هکتار زمین ۳۰ هزار تومان به اداره آبیاری می دهیم. اجاره هم که جای خود دارد. خودت حساب کن ببین چقدر می شود؟

دولت هم کیلویی ۳۰۰ تا ۵۰۰ تومان از ما می خرد. چي براي ما مي ماند. بعضي از ما ها هم در کارخانه کار می کنیم و هم روی زمین. حالا که کارخانه ها و شرکت ها یکی پس از دیگری به دلایل مختلف تعطیل می شوند و وضع ما نامعلوم تر شده، مجبوریم روی زمین بیشتر کار کنیم، شاید خرجمان در بیاید. بیشتری ها همین یک تکه زمین را دارند. بیمه نیستند، در سال بنزین می خواهیم، خرج سالانه زن و بچه می خواهیم. مقداری برنج هم کنار می گذاریم برای کاشت سال آینده. یک کشاورز باید همش برنج بخورد. گاهی برای مصرف خودمان هم کم می آوریم و باید از ذخیره برنج کاشت سال آینده بر داریم. بدبختی اینجا است که برنج کاشت خودمان را باید کیلویی ۱۵۰۰ تومان بخریم. کشاورز بدبخت است. زمانی تمامی زحمات ما به هدر می رود که دولت هم برنج وارد می کند. وحسابی کم ما می شکند.

□ می گویم: اینقدر وارد کردن برنج تأثیر دارد؟

■ محمد می گوید: ما شب و روز جان می کنیم. شش ماه قرض می کنیم. پول شخم، خزانه، مرزگیر، نشا، وجین و ... همین که موقع فروش برنج مان می رسد و می خواهیم محصولمان را بفروشیم. دولت برنج خارجی ارزان قیمت وارد می کند. و هیچ تاجری برنج ما را نمی خرد. حق هم دارد. اگر برنج ما را بخرد مطمئن نیست که بتواند آن را با همان قیمتی که خریده بفروشد. چون مردم که قدرت خرید ندارند برنج ارزان قیمت خارجی را می خردند و نه برنجی که دلال ها کیلویی ۱۵۰۰ تومان می فروشند.

امسال که سال بدی بود مثل سالهای گذشته. اول باران بی موقع بهاری نشا بعضی ها را خراب کرد بعضی ها مجبور شدند دوباره نشا کنند. دوم خشکسالی محصول ما را از بین برد. حالا هم وارد کردن برنج ارزان قیمت از طرف دولت بیچاره مان کرد.

مرخصی می گوید: عوض اینکه دولت به ما کمک کند، توی سر برنج ما می زند. به ما که می رسند همش قصه می گویند. از طرفی می گویند ما به روستا ها می رسیم. بله بعد از انقلاب به روستاها خدماتی رسانند. مانند آبرسانی، برق رسانی، جاده سازی، حمام و مدرسه سازی. ولی با این وجود کسی در روستا نماند. بخاطر اینکه برای کار و تولید، فکر اساسی و زیر بنایی نشد. روستائی اگر زمینش آب نداشته باشد. و در کنارش صنعتی تولیدی نباشد که در روستا نمی ماند. بخاطر همین است که نتوانستند جلوی سیر مهاجرت به شهر ها

## بابک احمدی چه می گوید و از جنبش دانشجویی چه می خواهد؟ ( ۸ )

پیام دامون

### ۴- نقض دیالکتیک هگل - ایده آلیسم و ماتریالیسم

بابک احمدی می گوید: «...ولی من با برداشت مایکل اینوود... موافق ام که از نظر هگل "دیالکتیک فقط مشخصه مفاهیم نبود بلکه مشخصه چیزهای واقعی هم بود". این برداشت البته نقد مارکس و انگلس را که دیالکتیک هگل را به روشی در فهم تکامل ایده ها کاهش میدهند نادرست مینمایاند(!)». (علامات داخل پرانتز از من است.) در این مورد باید چند نکته را توضیح داد:

**نکته اول:** ویژگیهایی که احمدی برای دیالکتیک هگل شرح میدهد، نه تنها مشخصه ی چیزهای واقعی نیست، بلکه شکل تکوین ایده ها نیز نمی باشد. (مانند مطلق کردن «تکامل درخود» و انفصال و گسستگی میان مفاهیم و ندیدن نقش «نسبت» و «رابطه» در تبدیل مفاهیم به ضدشان، در یک کلام حذف تضاد و تاکید فراوان به روی «ترکیب» شدن «اثبات و نفی در سنتز» یا به اصطلاح نفی در نفی (۱) و کم رنگ کردن نقش نفی، نابودی و حذف کهنه در اندیشه ی هگل) (۲)

**نکته دوم:** دیالکتیک هگل، انسان که مارکس و انگلس می فهمیدند، بعلت ایده آلیستی بودن آن، نواقص مشخصی بخصوص در حوزه ی سنتز (یا مفهوم نادرست نفی نفی) دارد. در نتیجه در نقطه های معینی به متافیزیک (پایان دادن دلخواسته به تکامل فلسفه با فلسفه هگل و یا تحقق ایده ی مطلق در دولت و سلطنت پروس) ختم میشود. ضمن آنکه شکل حرکت و شیوه ی حل تضادها در مقولات انتزاعی و واقعیت جاری با هم تضاد دارد و میان آنها هماهنگی مطلق نیست.

**نکته سوم:** خیر! مارکس و انگلس اعتقاد نداشتند که دیالکتیک هگل فقط «روشی در فهم تکامل ایده ها» است. هر چند آن را به طور عمده، روشی در فهم تکامل ایده ها ارزیابی میکردند. آنان معتقد بودند، دیالکتیک ایده آلیستی هگل نمی تواند چیزهای واقعی و عینی را در نظر بگیرد، اما تضاد و چگونگی حل آن در این چیزها را به صورت حاشیه، زائد بر اصل و مسخ شده درمی آورد.

از نظر هگل، دگرگونیها (دیالکتیک؟) در طبیعت، اگر چه در تبدیل جهشی شکلهای متضاد (مانند تبدیل دانه به گیاه یا آب به بخار) به یکدیگر موجود است، اما این دگرگونیها همواره در یک دایره بسته تکرار می شود و سیر آن در جهت پدید آوردن چیز نو و تکامل یافته تری نمی باشد. (۳) هگل، دیالکتیک تاریخ را با پر راز و رمز کردن آن و با تبدیل کردن آن به زائده ی تکامل ایده مطلق به شکل گنگ و مه آلودی تصویر می کند. او تکامل دیالکتیکی تاریخ عینی را حداکثر تا مرزهای جامعه بورژوازی، قبول دارد. هگل در سوبیه انقلابی- بورژوازی خویش به ستایش انقلاب فرانسه می پردازد و در سوبیه ای محافظه کارانه دستگاه سلطنت پروس را به عنوان شکل عینی ایده مطلق می بیند.

به طور کلی، هگل دیالکتیک موضوعات و جهان خارجی و عینی را انعکاس یا تابع دیالکتیک ذهن، و اندیشه ها و یا جهان ذهنی می داند. به عبارت دقیقتر، جهان واقعی را شکل تبدیل شده و یا به اصطلاح از خود بیگانه شده جهان ذهنی یا

زحمتکشان لازم و ضروری است! این اتحاد باید با آگاهی شکل بگیرد تا نابوری به باور تبدیل شود و از آنها خداحافظی می کنم.

\*\*\*\*\*

برای پایان گزارشم مروری به روزنامه های محلی کردم تا گزارش خود را تکمیل کنم.

رئیس دفتر اقتصادی موسسه تحقیقات برنج کشور نسبت به واردات بی رویه برنج توسط سوداگران به بهانه کم آبی که خطر تعویق برنامه خود کفایی برنج را به دنبال دارد هشدار داد. مهندس غلامرضا خانکشی پور به دفتر دانشجویان ایران می گوید: کم آبی در شالیزار های گیلان و مازندران، بنیه ضعیف اقتصادی روستاییان را تحت تاثیر قرار داده است. از این نظر زیان وارده بر روستاییان خرد کننده تعریف می شود و این در حالیست که تاثیر این خسارت اقتصاد کلان از نظر کاهش برنج به ده درصد هم نمی رسد.

او می گوید بحران آب برای زارعین به عنوان بنگاههای خرد اقتصادی یک فاجعه تلقی می شود. و خسارات تا صد درصد غیر قابل تحمل و جبران است. وارد کردن بی رویه موجب فزونی یافتن موجودی برنج در کشور خواهد شد این امر احتمالاً قیمت برنج را در بازار تا کمتر از هزینه تولید کاهش خواهد داد. ( در هفته نامه سردار جنگل دوشنبه ۱۹ تیر)

رئیس سازمان صنایع و معادن گیلان می گوید: در گیلان کشاورزی ما که نه صنعتی است و نه مکانیزه. در واقع مردم گیلان که عمده ترین محل ارتزاق خود را در سه ماه کشاورزی دانسته در ۹ ماه بعد درآمدی ناچیز دارند که این از مشکلات بخش کشاورزی است. ( هفته نامه هاتف سه شنبه ۲۰ تیر.)

وبالآخره رئیس جهاد کشاورزی گیلان می گوید: ۲۳۸ هزار هکتار اراضی شالیزاری در استان وجود دارد و گیلان دومین استان برنج خیز با تولیدی ۳۵ درصدی برنج مورد نیاز کشور را فراهم می کند. او با اشاره به نقش مکانیزاسیون در طرح خود کفایی می گوید در گیلان وضعیت مکانیزاسیون تنها در بخش نشا انجام شده و در زمینه ماشین آلات در اراضی برنجکاری مشکل داریم. مقدار کمی از زمین های استان در زمینه نشا به صورت مکانیزه انجام می شود. در بخش خاک ورزی و کاشت نیز ۱۰۰ در صد مکانیزه انجام نمی شود. و تنها ۵ هزار هکتار از ۴۰ هزار هکتار به صورت مکانیزه نشا می شود. او در همین راستا می گوید سالانه ۶۰۰ تا ۶۵۰ هزار تن برنج مورد نیاز از خارج وارد می شود. در مورد آبیاری می گوید: تنها ۶۰ هزار هکتار زمینهای برنجکاری استان از طریق رودخانه ها آبیاری می شود. امسال به دلیل کمبود برف با خشکسالی روبرو شدیم. بقیه که با کانال آبیاری می شوند با مشکل روبرو هستند. (روزنامه معین)

**در نتیجه** بی توجهی به بخش کشاورزی و واردات چای و برنج در خوش آب و هوا ترین استانها (مازندران و گیلان) اقتصاد کشاورزی رو به ورشکستگی کشیده شده و در آستانه از هم پاشیده گی قرار دارد. کشاورزان ما هر روز فقیر تر می شوند. دولت بی کفایتی خود را در عرصه کشاورزی و کساندن زندگی کشاورزان و کارگران به ورطه نابودی را به گردن ماموران کنترل مرز ها و عدم نظارت بر سیستم بازار می اندازد. در صورتیکه بزرگترین دلال، خود دولت و آقا زاده ها و شورای نگهبان و کارگزارانشان می باشند که خون کارگران و کشاورزان را می مکند. زیرا راهکار های اساسی و تصمیم های مربوط به واردات محصولات کشاورزی توسط آنها صورت می گیرد. ■

جزئی و نسبی را بیان میکند. اما اینها، بیان دو نکته را الزامی میسازد:

نخست از این نکات نباید درکی داشت که تعالی و کمال و حرکت بسوی «مقصد و هدف نهائی» را (۴) - که در حال حاضر از نظر کمونیستها، تا آنجا که جامعه سرمایه داری به امکان اساسی نهفته درخویش تکامل یابد، جامعه کمونیستی است- «تکاملی در خود» و ضرورت و جبری بی بر و برگرد می بیند، و گمان کرد که برای رسیدن به این جامعه، به کوشش انقلابی و کمونیستی طبقه کارگر و انقلابیون آن نیازی نیست.

دوم اینکه نباید از حرکتی که بدین طریق مشروط میشود، درکی تدریج گرا داشت. بدینسان هر چند شناخت و چشم اندازی این گونه، اطمینان کمونیستها را نسبت به آینده بیشتر و آنها را آرام تر، صبورتر و پر حوصله تر میسازد اما نباید گمان کرد که حال که حرکت تاریخ، پیشروی و عقب نشینی و پیشرفت و بازگشت دارد، باید ما سرعتی در حل مسائل پیش رو و کارها نداشته باشیم و فقط نگاهمان به کار تدریجی و آرام باشد و منتظر باشیم تا کارها آرام آرام به پیش رود. نباید فراموش کرد که در پس هر عقب گرد و بازگشتی، امکان پیشرفت و تکاملی جهش گون نهفته است و جنبشی انقلابی و نو - و همچنین نیز ملتی - که به عقب میروند، آماده میشود تا بهتر ببرد و جهشی بزرگ به پیش را آغاز کند. باید بازگشتی و رشد این امکان را در چشم انداز دید و برای آن آماده شد وبا همه و هر گونه مانعی در راه تبدیل شدن آن به واقعیت مبارزه کرد.

#### ■ افزوده ها

۱- احمدی در آغاز در دشمنی با دیالکتیک می گوید که دیالکتیک برای هگل اهمیت خاصی نداشت. آنگاه دیالکتیک هگل را که خودش حامل نواقص جدی است، بی سر و دم و پال و شکم میکند و آنگاه این دیالکتیک را که معجونی از متافیزیک احمدی و دیالکتیک هگل است، در مقابل دیالکتیک مارکس و انگلس، مشخصه تکامل چیزهای واقعی قلمداد مینماید؟! احمدی، مخاطبانش و همچنین مارکسیستها را به همه نوع دیالکتیکی، از دیالکتیک هگل به شکل مسخ شده آن گرفته تا کولتی و کرش و... حواله میکند الی دیالکتیک انقلابی مارکس و انگلس و شاگردان راستینشان.

۲- ما در اینجا یکی از نوشته های نمونه ای هگل را می آوریم که در آن نقش نفی و تبدیل کهنه به نو به طرز روشنی بیان شده است «...ما در دورانی زندگی میکنیم که زمان آبستن نوزاد و در گذر به عصری نوین است. روح از عالم موجودیت بریده و به نظرات تاکنونی خویش برود گفته و در کار این است که این عالم را به گذشته بسپارد، اودرگیر دگرذیبی خویش است. ...هرگز آرام ندارد و همواره در حرکت است و پیش میروند. اما همان گونه که نخستین دم نوزاد پس از سپری شدن دوران زمانگیر تغذیه ی آرام، همزمان است با پایان گرفتن روند تدریجی پیشرفت صرفا کمی که به جهش کیفی می انجامد و نوزاد دیده به جهان می گشاید، به همین سان نیز روح در پرورش خویش گام به گام و آرام به بلوغ می گراید و ساخت و ار نو می یابد. بنای دنیای پیشین خود راپاره پاره از میان برمی دارد. عارضه های تزلزل یافتگی... سبکسری و ملال انگیزی که در پایه های بنا رخنه میکند، احساس گنگ یک امرنا آشنا- همه پیش درآمدهای دگرگونی در دست انجام است. خورنده شونگی تدریجی که نمیتواند تغییری درسیمای یک کل پدید آورد، با دمیدن نور پایان می یابد و پرتو روز همچون آذرخش تندر گونه در یک آن بر می تابد و چهره ی جهان نو را آشکار میکند.» هگل ، مقدمه ای بر پدیدار شناسی روح، ترجمه فارسی دکتر محمودعبادیان ص ۲۰ و ۲۱

۳- باید اشاره کرد که به دید هگل- و البته با توجه به پیشرفت علم تکامل در زمان او- تغییر و در گذرندگی در طبیعت وجه تکامل یابنده

همان ایده مطلق می داند. برای هگل، نقطه آغاز و نقطه پایان، ایده مطلق است.

بدینسان هگل به عنوان یک دیالکتیسین یگانگی و وحدت اضداد بین ماده و ذهن و عین و اندیشه و واقعیت و مفهوم و واکنش متقابل میان آنها را قبول دارد و جابجائی میانشان را می پذیرد. اما آنجا که نقش مقدم و نهائی را باید به یکی از این دو بسپارد، آن رابه امر ذهنی می سپارد. از نظر آنها هگل دیالکتیک را به حرکت تکامل ایده ها محدود نمیکرد؛ لیکن حرکت و تکامل موضوعات عینی یا جهان مادی و عینی را تابع حرکت تکامل ایده ها می کرد. زیرا در نگاه نهائی، ایده را، آفریننده واقعیت می دانست. درحالیکه باید ایده ها را نتیجه تکامل امرمادی واقعی میدانست. از نگاه مارکس، هگل به این دلیل دیالکتیک را راز آمیز کرده بود که سرش را بر زمین نهاده بود و دنیا را واژگونه می دید. باید آن را دوباره روی پاهایش قرارداد تا جایگاه درست دنیای واقعی را ببیند.

پس از مارکس و انگلس، لنین در کتاب یادداشتهای فلسفی خویش، هگل را مورد مطالعه قرارداد و از «نکته های ماتریالیستی» و «طنین ماتریالیستی» بخشی از گفته های هگل یاد کرد. اما آنچه برای ما عجیب است اینست که آقای احمدی در مصاحبه اش با نشریه چشم انداز پس از اشاره به نوشته هائی از کولتی چنین میگوید: «مقاله آخری در رد ماتریالیسم دیالکتیکی و اثبات این نکته است که دیالکتیک از ایده آلیسم جدائی ناپذیر است. حکمی که نزدیک به هشتاد سال پیشتر و از راهی دیگر برشتین نیز آنرا مطرح کرده بود.» (تاکیدها از ماست)

ظاهرا؟! چنین می نماید؟! که گویا این احمدی و آموزگاران او هستند که گمان می کنند که دیالکتیک(؟۱) فقط مشخصه موضوعات اندیشه و ایده های انسان و رابطه انسان با «پدیدار» هاست و در ذات چیزهای واقعی - دیالکتیک ماتریالیستی- وجود ندارد!

#### ۵- پیشرفت مطلق و بازگشت نسبی

اما درست نیست که ما این همه را در بخش مربوط به هگل ذکر کنیم و از نکته ای که وی درباره ی تکامل ناموزون و دیالکتیکی و وحدت اضداد بین پیشرفت و بازگشت گفته است، سخنی بمیان نیاوریم. وی در پایان همین بخش نکته ای را در بحث تکامل و پیشرفت ذکر می کند که خصوصا در دوره کنونی، اهمیتی صد چندان و فزون از حد دارد. او می گوید:

«...این تعالی شکل پیشرفت و تکامل دارد اما به معنای فراشدی نیست که مدام و به طور پیگیر در حال پیشرفت باشد. پیشرفت در تمامیت حرکت نهفته و در هر لحظه می تواند قابل مشاهده یا استنتاج و اثبات نباشد. با وام گرفتن تمثیل مشهور یعنی "ادیسه روح" میتوان پیشرفت را حرکتی یا سفری به سوی مقصد و هدفی نهایی دانست. اما مسیر این حرکت تک خطی مدام و پیشرونده نیست. انگار مسافری توقف کند و حتی به عقب برگردد و دوباره حرکت به جلو را آغاز کند. در ادیسه هگلی سرانجام به مقصد میرسیم اما بارها اجزا مسیر را پیموده ایم.» (تمام تاکیدها از ماست)

آیا این همان احمدی «پسامردن» و «تأویل گر» است که برای مفاهیم «پیشرفت و تکامل» و «مقصد و هدف نهائی» پیشیزی ارزش قائل نیست؟!

احمدی در اینجا به شکل نسبتا درست وحدت اضداد بین پیشرفت و تکامل کلی و مطلق جهان عینی و برگشت های



کند، و دگرگونی‌ها را بی توجه به مسیر یا راستای فراشد بررسی و معرفی می‌کند، تفاوت دارد. نگرش دیالکتیکی از آن رهگذر تاریخی است، و در واقع گذشته و آینده را از موقعیت ناپایدار کنونی نتیجه می‌گیرد.» (همان کتاب ص ۱۷۱)

#### درباره بند ۲

در اینجا از «تاریخی بودن» و «دگرگونی و انتقال» از مرحله ای از یک فراشد به مرحله ای دیگر و نیز «راستای فراشد» صحبت می‌شود. اما از این نکته اساسی ذکری به میان نمی‌آید که دگرگونی و تحول تاریخمند و انتقال از مرحله ای به مرحله ای دیگر در نتیجه مبارزه درونی میان اجزاء متضاد، و تبدیل، دگرگونی و یا انتقال یک پدیده به ضد آن پدیده می‌باشد. تحول و دگرگونی چیزی جز تبدیل به ضد نیست. راستای فراشد چیزی جز حرکت جهات نو برای تسلط بر پدیده در مبارزه شان با جهات مسلط کهنه نیست. دگرگونی و تحول و انتقال، تبدیل پدیده کهنه به ضد آن یعنی پدیده ای نوین است که در درون آن و به مثابه ضد آن نهفته بوده است.

۳- «دیالکتیک بارابطه ی متقابل سوژه و ابژه سروکار دارد. در نتیجه با اندیشه یا روش هایی که ذهن را از ابژه بطور کامل جدا می‌دانند، و تأثیرهای متقابل آنها را از نظر دور می‌دارند، و در واقع یکی رابه نفع دیگری بی ارزش میکنند. تفاوت دارد. ولی نباید از یاد برد که دیالکتیک، متافیزیک مدرنیته را تا آنجا که به پذیرش سوژه می‌رسد، به هیچ رو، زیرسؤال نمی‌برد.»

#### درباره بند ۳

در اینجا به روی «رابطه و تأثیر» یا کنش متقابل سوژه و ابژه و نه جدائی کامل آن دو تأکید میشود. رابطه متقابل میان سوژه و ابژه یا ذهن و عین چیزی جز وحدت و تضاد میان این دو نیست و وحدت نسبی و نه کامل آن دو بیان این معنا می‌باشد. تلاش برای یگانگی ذهن و عین یا وحدت ذهنی و عینی و تفکر و واقعیت به سبب بروز تضاد های مداوم میان این دو صورت میگردد. بدست آوردن تعادل های نسبی، همانا چیره شدن بر تضاد های مداوم ذهن و عین و گذشتن از حدود تضادهای معین و وارد شدن به حدود تضادهای دیگر می‌باشد. در دیدگاه دیالکتیک ماتریالیستی فقط بر رابطه، تأثیر یا کنش متقابل اعداد تأکید نمی‌شود بلکه در نگاه نهایی و بر خلاف دیدگاه دیالکتیک ایده آلیستی به نفع «ابژه» ماده، عینیت، واقعیت عینی، کار، کنش و عمل در مقابل ذهن، شعور و تفکر، موضع گیری می‌شود.

نقد تأویل گرا و پسامدرنی از دیالکتیک، زیرعنوان «متا فیزیک مدرنیته»، در ذات و ماهیتش، با وحدت مطلق میان سوژه و ابژه، را جایگزین وحدت نسبی میان این دو کرده و تضاد مطلق میان ذهن و عین - به عنوان مثال در رابطه انسان به مانند بخشی از طبیعت در مقابل طبیعت به عنوان وحدت اعداد و بده بستان میان انسان با طبیعت- را به فراموشی می‌سپارد. و یا بالعکس به شکلی کانتی، تضاد و جدایی ذهن شناسا از ابژه (شیئی درخود) را مطلق کرده، وحدت و پیوستگی نسبی بین ذهن شناسا با ابژه (وتبديل آن به شیئی برای ما) را که با واسطه ی کار و عمل انسان صورت می‌گیرد، از یاد می‌برد. این امر نیز در تفکر لادری «اگنوستیسیستی» پسا مدرن ها در باره عدم امکان شناسایی واقعیت توسط انسان و نفی علم و «روایت بزرگ» خواندن نظریه های علمی، خود را نشان می‌دهد. نکته مرکزی در هر دو مورد، همانا فراموشی قانون وحدت اعداد است.

ندارد بلکه یک روند تکرار گون است: «دگرگونیهای طبیعت هر چند تنوع فراوان داشته باشد، دوری است که جاودانه تکرار میشود؛ در طبیعت هیچ چیز تازه ای پدید نمی‌آید از این رو چهره اش هر اندازه آرایشهای نو بنو بخود گیرد باز (چه بسا) مایه ملال است.» و همچنین «... زیرا چیزهای طبیعی همیشه تعینی یکسان و خصلتی پایدار دارند که از ورای همه ی دگرگونیهای آنها آشکار است.» نگاه کنید به کتاب هگل، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت ص ۱۶۴ و نیز هگل، شکل حرکت تضاد در تاریخ واقعی را چونان حرکت تضادهای روحی بیگانه از خویش می‌نگرد.

۴- البته مقصد و هدف «نهایی» نه امری تقدیری و مطلق بلکه امری نسبی است و ممکن است به وسیله امکانات گوناگون دیگری که برای دارندگان هدف، تکامل شمرده نشود، جایگزین گردد. مانند وقوع یک جنگ هسته ای، یا غیر قابل زیست شدن کره زمین و یا رخدادهای کهکشانی...

#### پیوست یک

احمدی در کتاب مارکس و سیاست مدرن در شرح دیالکتیک هگل و مارکس چنین میگوید: «شاید بتوانیم مفهوم اصلی دیالکتیک راچنان که درنوشته های آنان «هگل و مارکس» مطرح شده، بامشخصه های زیربیان کنیم:

۱- «دیالکتیک رابطه ی میان (و موقعیت های) پویه های منفرد درون یک تمامیت را روشن میکند. از این رومیتوان گفت که باندیشه ای که واقعیت را به مجموعه ای از داده های واقعی مرتبط میداند (داده هایی که بدون آن که دریک کل یا تمامیت جای گیرند باهم مرتبط دانسته میشوند)، تفاوت دارد. یعنی دیالکتیک واقعیت را مجموعه ای از مناسبات میداند و نه مجموعه ای از عوامل. این مبنای ساختار گرایانه ای است که در آن کار مارکس بهتر آشکار میشود.» (همان کتاب ص ۱۷۰ تأکید از من است)

#### درباره بند ۱

در اینجا درباره تمامیت صحبت میشود. دیالکتیک به مثابه «رابطه میان پویه های منفرد درون یک تمامیت» و «مجموعه از مناسبات» توصیف میشود اما از این نکته ذکری به میان نمی‌آید که رابطه و پیوست میان اجزاء یک کلیت چه رابطه ای و چگونه پیوستی است؟ در واقع اگر بشیوه ای دیالکتیکی بر ضد تئوری عوامل و اجزاء جداگانه موضع می‌گیریم و بر روی «رابطه» و «مناسبات» واقعی درون یک تمامیت تأکید می‌کنیم باید بگوئیم که در رابطه میان اجزا یک کلیت، یک جزء با اجزاء دیگر و همبطنطور با کل در وحدت و تضاد است. اجزاء با یکدیگر و یا با کل، یا بطور عمده و با درصدهای مختلف در وحدت هستند یا بطور عمده و با درصدهای متفاوت در تضاد و یا ترکیب متعادلی از این دو. رابطه و مناسبات چیزی جز وحدت و تضاد میان اجزاء و همین طور میان اجزاء و کل نیست. اجزاء و کل در وحدتشان یکدیگر را رشد می‌دهند و یا در این وحدت مانع تکوین هم می‌شوند، و در تضادشان نیز یا یکدیگر را رشد می‌دهند و یا مانع رشد یکدیگر می‌شوند. و نیز نسبت معکوس در هر دو این رابطه ها. «مناسبات و رابطه» وحدت اعداد می‌باشد مناسبات و رابطه ای غیر از وحدت اعداد وجود ندارد.

۲- «دیالکتیک با دگرگونی و انتقال از مرحله ای از یک فراشد، به مرحله ی دیگر، و نیز با راستای این فراشد سر و کار دارد. پس با اندیشه ی ثابتی که فراشد را به پویه های منفرد و تک کاهش میدهد، و رابطه ی عناصر را از نظر دور می

گیاه و حرارت برای تخم مرغ و یاشرايط معين برای تکوين نطفه به بچه و رشد و تکامل این بچه تحت شرايط معين خارجي و یا بهره وری مثبت یک جامعه از رابطه اش با جامعه و یا جوامعی دیگر.

در این سطح از تبدیل، در رابطه متضاد میان عوامل داخلی و خارجی، عوامل خارجی عمدتاً به نفع تبدیلات درونی نقش ایفا میکنند و جزئی از پدیده تکامل یافته نوین می گردند.

صورت دوم، تأثیر عوامل خارجی، در حد دخالت در تکوين یک شیی یا پدیده به عنوان یک کلیت و دگرگون کردن اساسی مسیر حرکت و یا نابودی آن؛ مانند خورده شدن دانه و یا گیاهی توسط حیوانی و یا از بین رفتن آنها در نتیجه طوفان و باران و سیل و آتشفشان و یا نابودی حیوانی توسط حیوانی دیگر و یا نابودی تمام یا بخشی از یک جامعه توسط جامعه ای دیگر و هاکذا.

اینجا و در این سطح نیز عوامل خارجی بر شرايط تکوين یک شیی یا پدیده تأثیر می گذارند و حرکت آنرا تابع سطوح دیگری از دیالکتیک طبیعت - جامعه و یا تفکر انسان می کنند. در این جا پدیده مورد نظر در یک سطح کلی تر و بزرگتر حرکت می کند و قوانین تکامل آن با قوانین تکامل اشیا و پدیده های دیگر تلافی کرده و تحول و تغییر به گونه ای دیگر جریان خواهد یافت. تحول درونی یک دانه در یک سطح تبدیل به گیاه و میوه می باشد. تحول دانه و یا درخت در سطح بزرگتر متأثر از یک طوفان می باشد که درخت را می شکند و تبدیل به مشتی شاخه و برگ خشک می کند و کلا مسیر حرکت آنرا به مجرای دیگری رهنمون می کند.

در این سطح از تبدیل، عامل خارجی نقشی ارشد داشته و عوامل درونی در بر دارنده امکان این تغییر و تبدیل هستند، عوامل درونی به نفع تبدیلات خارجی نقش بازی کرده و در شرايط معين جزئی از تکوين شئی یا پدیده خارجی می گردند. در اینجا حیوانی که حیوانی دیگر را می خورد، یک عامل خارجی است که سیر و روند تأثیر عوامل خارجی موثر دیگر - مساعد یا نا مساعد- در تکوين حیوان خورده شده را قطع می کند. و خود به مثابه عامل خارجی ارشد عمل می نماید. و سیر حرکت حیوان خورده شده را تابع حرکت خود می نماید.

در یک کلام یا شیی و پدیده ای با (تأثیر گرفتن، پذیرای نفوذ شدن) تحلیل بردن و یا در خود فرو کشیدن، نابود کردن و یا خوردن اشیا و پدیده های دیگر آنها را جزئی از تکوين و تکامل خویش می کند و یا خود با (تأثیر کردن، نافذ شدن) تحلیل رفتن، نابود شدن، و یا خورده شدن توسط اشیا و پدیده های دیگر جزئی از تکوين و تکامل آنها می شود. با این نگاه کلی که در نهایت این پدیده های نوین هستند که پدیده های کهنه را نابود می کنند در حالیکه پدیده های کهنه تنها به طور موقتی قادرند به پدیده های نوآسیب بزنند ولی قادر نیستند آنها را به طور نهایی نابود سازند. در جدال بین نظرات درست و نادرست و کهنه و نو، پیشرفت نظرات درست و نوین همین قاعده صدق میکند. اگر ما نظرات درست و نو را به عنوان یک کلیت در نظر بگیریم، این نظرات درست و نو هستند که با کشف شدن و نظم و قاعده یافتن و یا سنتز شدن توسط پیشروان، نظرات نادرست و کهنه را تجزیه کرده و آنها را تحلیل برده و نابود خواهند کرد. حاملین نظرات نادرست و کهنه، آنگاه که عمل و پراتیک، نادرستی و کهنگی نظراتشان را نشان میدهد، باید از این نوع نظرات دست بردارند و نظرات درست و نو راجایگزین آنها سازند. ■

۴- «دیالکتیک بطور همزمان رابطه جزء با کل، و به بطور در زمان تبدیل مرحله ای به مرحله ی دیگر را مورد سؤال قرار می دهد، و می کوشد تا دست کم میانجی آنها را دریابد. از سوی دیگر، دیالکتیک همواره به «عدم تعین» و «نه هنوز» می رسد؛ فرآشده ای که به هدف و فرجام نرسیده، کلی که رابطه ی درونی اجزاء آن تعیین نشده، سوژه ای که هنوز ابژه را نشناخته، امری که هنوز بطور کامل تحقق نیافته است. اندیشه ی دیالکتیکی اندیشه ای گشوده است.»

#### درباره بند ۴

در اینجا بروی ویژگی هایی چون «عدم تعین» و «ناکاملی» به طور یک جانبه تأکید میشود. و این ناکاملی بعنوان گشوده بودن اندیشه دیالکتیک قید می گردد. حال آنکه بروی وجه دیگر این تضاد یعنی تعینات مشخص بطور نسبی تثبیت شده، فرایندها، امور و اهدافی که بطور نسبی تحقق یافته، شناختههای نسبی قابل اعتماد، تأکیدی به عمل نمی آید.

حرکت اندیشه دیالکتیکی دو گانه و مواج است. بطور عمده، یکی از دو جهت در تضاد، مسلط است. در نتیجه هم به تعین های تثبیت شده ی نسبی می رسد و هم با عدم تعین های جدیدی روبرو میگردد. «نه هنوز» را پشت سر می گذارد و با «نه هنوزی» تازه روبرو میگردد. به «هدف و فرجام» مشخصی می رسد و اهداف جدیدی را در پیش رو خواهد داشت. رابطه درونی اجزاء معين میشود و با روابط درونی نو تعین نشده ای طرف خواهد شد. هم ذهن عین را بطور نسبی می شناسد و هم با چیز های ناشناخته بسیاری درگیر خواهد بود. و هم امری است که بطور کامل تحقق یافته و هم بطور کامل تحقق نیافته است. گشوده بودن اندیشه دیالکتیکی این است که وحدت نسبی را با تضاد مطلق در هم داخل میداند و بدینسان دیالکتیک با اندیشه ای که تضاد را مطلق کرده و از وحدت نسبی سخنی نمی گوید، به شکلی سوفسطایی با تغییر مطلق سر و کار داشته اما از ثبات نسبیحرفی به میان نمی آورد. به شکلی آگوستینسیستی از «تردید مطلق» در شناخت انسان نسبت به ماهیت اشیا و پدیده ها گفتگو میکند اما از «یقین نسبی» صحبتی نمیکند. از ناشناختنی بودن حقیقت مطلق برای ما حرف می زند ولی از شناختههای معقول و منطقی حقایق نسبی سخنی به میان نمی آورد، یک دنیا تضاد دارد.

#### پیوست دو

#### نقش متضاد عوامل بیرونی

به سبب رابطه، پیوستگی و وابستگی هر شیی یا پدیده با اشیا و پدیده های دیگر، که پیوستگی و وابستگی اعداد است، شرايط معين دو گانه ای برای تکوين آن پدید می آید. یا به بیانی دیگر عوامل متضاد بیرونی در دو سطح اساسی معين بر تکامل آن تأثیر میگذارد:

یکم: تأثیر در انکشاف و بازگشایی درونی و تکوين فعل و انفعالات و تضادهای داخلی و خصوصی یک شیی یا پدیده در یک دوره معين تحول و یا سطح معين از تکوين آن و دوم دخالت در مسیر حرکت و تکوين آن به عنوان یک کلیت و تأثیر در عامیت تکوين.

در صورت اول، عوامل خارجی یا رابطه تنها به صورت شرايطی برای تغییر و تحول و تکامل خود آن شیی یا پدیده و انکشاف و بازگشایی تضاد اساسی و تضادهای درونی آن عمل می کنند که میتواند مساعد یا نامساعد باشد و سیر تحول آنرا تند یا کند، کنند. مانند درجه حرارت و دما برای آب که آنرا بخار یا یخ میکند و همینطور آب و خاک و آفتاب جهت تبدیل دانه به

